

مرتضی قلی خان صنیع الدوله وزیر مالیه دولت مستوفی الممالک، در چهارم صفر سال ۱۳۲۹ ق. از سوی دو تن گرجی تبعه روس ترور شد. قاتلین او را دستگیر نموده به نظمیّه بردند و از آنان بازجویی مقدماتی به عمل آمد. پس از دو روز با حضور نماینده سفارت روس در محاکمات وزارت امور خارجه از ایشان بازجویی گردید و چون

آن‌ها ترجمه نشده اما به نظر می‌رسد مفاد آن ضمن بازجویی‌ها در محاکمات مطرح گردیده است. بررسی این اسناد از نظر روشن کردن شرایط اجتماعی آن روزگار، انگیزه‌های اصلی ترور وزیر مالیه و نیز رفع ابهام از نحوه انجام قتل وی حائز اهمیت است. اما پیش از بررسی و تجزیه و تحلیل آن اسناد ارائه پاسخ به این پرسش ضروری

شاه مبنی بر ایجاد رابطه نزدیک با آلمان مأمور خرید کشتی از آن کشور گردید.^۱ در سال ۱۳۰۴ ق. پس از آنکه محمدحسن خان صنیع الدوله به اعتمادالسلطنه ملقب گردید، لقب صنیع الدوله به وی داده شد.^۲ و سال بعد - ۱۳۰۵ ق - با احترام السلطنه دختر مظفرالدین میرزا ولیعهد ازدواج کرد.^۳

اسناد قتل صنیع الدوله

سید محمدحسین منظورالاجداد

تابعیت روسی آنان مسلم شد. دو روز بعد در راستای اجرای مقررات کاپیتولاسیون، به سفارت روس نحوین داده شدند.^۴ از آن پس محاکمات همه کارهای خود را تعطیل کرده تب به این ماجرا رسیدگی کرد.^۵ و با حضور نماینده سفارت روس و مستشرق عدلیه از متهمین و شهود آن قتل بازجویی نمود. روند محاکمه تا صدور دعانامه در محاکمات ادامه یافت و سپس متهمین برای صدور و اجرای حکم مجازات به روسیه انتقال یافتند.

مجموعه اسناد این دادرسی در پرونده‌ای مشتمل بر یکصد و یازده برگ، جزء اسناد دیوان محاکمات وزارت امور خارجه، در سازمان اسناد ملی ایران موجود است که دارای سه بخش زیر می‌باشد: گزارش و استنطاقات نظمیّه، بازجویی‌هایی به عمل آمده در محاکمات و اوراقی به خط روسی و گرجی که جز بخشی از

است: صنیع الدوله که بود؟

مرتضی قلی پسر دوم عقی قلی خان و نواده رضاقلی خان ننه‌باشی هدایت، نیمه شب یکشنبه بهم سال صفر ۱۲۷۳ ق. زاده شد.^۶ و در نوجوانی به رسم معمول زمان قرآن، فارسی و مقدمات عربی را آموخت.^۷ در سال ۱۲۹۰ ق. پدرش - مخبرالدوله - که از ملازمان ناصرالدین شاه در نخستین سفر او به «فرنگ» بود، وی را به همراه برد و برای ادامه تحصیل به توصیف «وارنر سیمنس» در برلین گذاشت.^۸ تحصیلات وی در برلین با وقته‌ای ده ماهه تا سال ۱۲۹۷ ق. که به همراه برادر خویش مهدیقلی هدایت و مسیودبیج مهندس معدن به ایران بازگشت،^۹ ادامه یافت. خود او نیز «درس معدن» خوانده بود اما در تهران به عنوان تحویلدار تلگرافخانه - که زیر نظر پدرش اداره می‌شد - مشغول به کار گشت.^{۱۰} در سال ۱۳۰۰ ق. در پی تمایل

در سال ۱۳۰۸ ق. برای استخراج نقره از معدن سرب پس قلعه شمیران اقدام نمود. اما اگرچه «قریب بیست هزار تومان»^{۱۱} خرج اسباب کار گردید، نتیجه‌ای به دست نیامد چرا که «به وسایل عادی سرب از نقره جدا نمی‌شد»، نمونه‌ای از سنگ معدن را به برلین فرستاده دستور ذوب گرفتند لیکن کارساز نینفاد و چون برای بار دوم نمونه‌ای فرستادند معلوم شد «سنگ معدن روی هم دارد و باید اول روی را به شستن جدا کرد. اسباب شستشو در آن سالها فراهم نیامد و بناهم از بین رفت. در سال ۱۳۲۸. صنیع الدوله از نو کار استخراج را آغاز کرد.^{۱۲} ولی چنانکه خواهیم دید این بار هم این کار سامان نیافت.

در سال ۱۳۱۲ ق. حاج محمدتقی تاجر معروف به شاهرودی^{۱۳} در خواب دید که شهر تهران را «چراغان کرده است. گفته بودند کار عام المنفعه

خواهی نمود، به خیال خودش نزد صنایع الدوله آمد و در آوردن کارخانه کاغذسازی شور کرد. گفتند ریسمان ریسی و چلواریانی اولی است. قرار شد ریسمان ریسی را مقدماً بخوانند» صنایع الدوله باوی شریک شد و چون سرمایه نداشت بخشی از «سهم الشراکه» خود را از تاجر شاهرودی وام گرفت. علی قلی خان مخبرالدوله هم برای پسران دینگرش سهامی خریداری نمود. سرانجام سرمایه گذاری اولیه بالغ بر پنجاه و دو هزار تومان گردید، ماشین های کارخانه گرانقیمت و مرغوب بود و در حدود ۲۳۰۰ دوک تمام تاب» سفارش داده شد، کارخانه به راه افتاد و مورد بازدید شاه قرار گرفت.^{۱۵} کیفیت محصول کارخانه نیز بسیار خوب بود اما چون «وضع گمرک» بر «نخ هند» ممکن نبود^{۱۶} و دولت ایران نمی توانست با افزایش گمرک کالای وارداتی از محصول داخلی حمایت نماید، قادر به رقابت با تولید کنندگان خارجی که قیمت کالای خود را موقتاً کاهش دادند نشده از کار بازماند و بسته شد.^{۱۷}

در همین سال ها کارخانه ای هم برای «آهن تراشی» دایر کرد که مورد بازدید ناصرالدین شاه قرار گرفت و وی صنایع الدوله را تشویق نمود.^{۱۸} در زمان مظفرالدین شاه و در فترت بین صدارت امین السلطان و امین الدوله مدتی وزیر خزانه بود و مصادره حاج محمدحسن امین دارالضرب به «بهانه موجه» گرفتن غرامت پول سیاه در عهد ریاست وی صورت گرفت^{۱۹} و چون امین الدوله به صدارت رسید با تعیین وزیر مالیه، خزانه از وی گرفته شد. چندی رئیس ضرابخانه بود، مدتی نگذاشت که از تصدی این شغل نیز برکنار گردیده ضرابخانه به امین الضرب داده شد.^{۲۰}

زمانی اندک ریاست قورخانه را به وی سپردند اما این هم دوامی نداشت.^{۲۱} در صدارت مجدد امین السلطان به ریاست پست خانه منصوب شد، این سمت را نیز از وی گرفتند و او به «فرنگ» رفت اما هنگامی که مخبرالسلطنه برای تحویل حساب پست خانه توقیف شد بازگشت^{۲۲} و اثبات بیگناهی خود و برادر نموده



صنایع الدوله

خانه نشین گردید.^{۲۳} چنین پیداست که در دوره سلطنت مظفرالدین شاه وی به رغم دارا بودن سمت دامادی شاه نه برای انجام طرح های صنعتی حمایت شد و نه در مشاغل اداری امکان خدمتگزاری یافت. در سال ۱۳۲۱ ق. احترام السلطنه همسر وی نیز درگذشت.^{۲۴} پس از پیروزی انقلاب مشروطیت، از اعضای شورای تدوین نظامنامه انتخابات بود^{۲۵} و خود نیز به عنوان وکیل اعیان به مجلس راه یافت^{۲۶} و نخستین رئیس مجلس شورای ملی گردید. وی این سمت را از ۱۹ شعبان ۱۳۲۴ ق. تا ۲۸ رجب ۱۳۲۵ ق. بر عهده داشت^{۲۷} و سرانجام به سبب شایعه پراکنی سخنوران انجمن آذربایجان مبنی بر اینکه اتابک و

صنایع الدوله هر دو برای برهم زدن مجلس هم خیانتند^{۲۸} و بعد از آنکه علناً تهدید به قتل شده بود^{۲۹} در پی ترور امین السلطان^{۳۰} از ریاست مجلس استعفا داد.

در کابینه ناصرالملک که ۱۶ رمضان سال ۱۳۲۵ ق. تشکیل گردید^{۳۱} وزیر فواید عامه شد و در ۲۵ رمضان همان سال رسانه راه نجات^{۳۲} را چاپ و منتشر کرد و در مقدمه آن نوشت:

«به حرف کاری از پیش نمی رود به حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی شود. از اینکه دولت بگوید مشروطه شدم و ملت خوشوقت شود که دولت مشروطه دارم و هر دو دست روی هم گذاشته، منتظر باشند دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند، هرگز نه دوایر دولت منظم و نه حوائج ملت فراهم خواهد شد.»^{۳۳}

و هشدار داد که «دیگر مجال تفنن برای ما باقی نمانده» و «چنانچه ارکان دولت و افراد ملت» هر یک به انجام وظایف خاص خود قیام نکنند «دبری نخواهد گذشت که این سیل های متفق و بادهای مختلف ریشه قومیت ما را از بیخ برکنند». این وظایف را هم توضیح می دهد. «حفظ امنیت» یعنی «محافظت جان و مال اهالی» یک مملکت وظیفه اصلی دولت است و برای انجام «بلاواسطه» این وظیفه می بایست هم «قوه حربیه و نظمی» تدارک شود تا ملت را از هجوم دشمن خارجی و دزدان و راهزنان داخلی محافظت نماید و هم «دستگاه معدلت» برای «حفظ اهالی از تعدی به یکدیگر از راه دسیسه و حیل» بنیان گیرد. و از آنجا که تعلیم و تربیت اتباع یک کشور و آموزش حرف و صنایع به آنان سبب می شود که مردم «به آبرومندی نانی به دست آورده محتاج دزدی و دغلی نباشند»، ایجاد مدارس را هم از وظایف دولت و جزء

با دست مردم خنجر چیدم / آن کلمه لغوی حکمت خنجر بدینست / و لغز خنجر که بر آمدن مردم / بدینست /

میخوردند و اظهار شکسته / و غم بر سر ملت خنجر / که در آن روز / در میان ملت /

از برای آن خنجر / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز /

ترجم آن روز / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز /

با کمال از زمین / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز /

بویس که در آن / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز /

در سقراق / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز /

کمز از آن / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز /

در آن / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز /

بهر آن / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز /

به این / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز /

نیمه / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز / که در آن روز /

محمد باقر

عوامل «به واسطه» حفظ امنیت می داند . سپس توضیح می دهد که در صورت فراهم شدن همه این امکانات باز حفظ جان مردم بگونه ای بسنده ممکن نیست مگر اینکه در مملکت راه باشد تا بتوانند مایحتاج خود را «به ارزانی و آسانی از راه دور و نزدیک حمل و نقل کرده مایه آسایش خودشان را فراهم آورند.»^{۳۴} معلوم است که تحقق این امور نیاز به سرمایه دارد و این پول را ملت باید فراهم نماید و دولت بجا خرج کند اما «امروز ملت ایران یک مقدار مالی می دهد و دولت هم به یک شکلی صرف همان حوائج مشترکه مردم می کند، اما نه دادن مردم در تحت

قاعده منظمی است و نه مصارف دولت.» لذا نخستین «تکلیف هیئت جامعه دولت و ملت به نمایندگی مجلس مقدس شورای ملی رفع این نواقص است.»^{۳۵}

از نظر وی ایران نیاز به ارتشی پنجاه هزار نفره دارد و مخارج تشکیل و نگهداری این ارتش دست کم «دوازده کرور تومان» است، لذا عایدات ایران می بایست لااقل «شصت کرور تومان» باشد تا «شعب دیگر مملکت داری را هم متناسب با قوه حریبه خود بتواند اداره نماید»^{۳۶} و حال آنکه به رغم همه «تعدیلات متصوره» ملت ایران «به همه جهت از

گمرک و غیرها» بیش از ۱۲/۵ میلیون تومان (۲۵ کرور تومان) نمی پردازند . او بخوبی بدین نکته توجه دارد که مردم ایران فقیرند و برخلاف اتباع کشورهای اروپایی توان پرداخت مالیات زیاد، ندارند؛ اما تذکر می دهد که مردم دیگر کشورها هم از آغاز ثروتمند نبوده اند و «حسن تدبیر مملکت داری اسباب ازدیاد ثروت آنها شد» و اساساً «تمام رمز مملکت داری همین یک فقره است که باید در مملکت تولید ثروت نمود، یعنی اسبابی فراهم کرد که ثروت اهل مملکت رو به تزاید گذارد تا بتوانند با مکنث خود مالیات زیادتری بدهند.»^{۳۷} و می نویسد «اکمل وجوه» ازدیاد ثروت هر ملتی این است که از خرج بکاهد و بر دخل بیفزاید، اما این ممکن نمی شود مگر با «اشاعه معارف» و «تسهیل عمل حمل و نقل».

تعلیم و تربیت ملت زمان می برد و حاصل آن به زودی عائد نمی شود اما نتیجه تسهیل اسباب حمل و نقل «فوری است» و هر زمان که کرایه حمل و نقل نصف شد، نیم دیگر صرفه است و رونق گرفتن تجارت به ویژه تجارت داخلی و «اسباب ازدیاد ثروت» خواهد شد. هدف این رساله نیز «تحقیق در این معنی و رسیدن به این مقصود است.»^{۳۸}

مابقی رساله، شرح و بسط این نکته است که «راه نجات» ایران ایجاد راه آهن می باشد و در این مورد باید سرمایه گذاری کرد و می بایست اعتباری فراهم آورد تا «صاحبان سرمایه پول خودشان را به ما بدهند و ما بتوانیم راه بسازیم.» راه فراهم کردن این اعتبار را هم بگونه ای که «زحمتی برای مردم نداشته باشد» معین کرده اما اعلام آن را به بعد از طرح نظر خود «در مجلس وزراء و شورا» موکول

به این شبهه که خرج گزاف حمل و نقل به شیوه سنتی به جیب مکاربان که اهل همین کشورند می‌رود و پولی از مملکت خارج نمی‌شود، چنین پاسخ داده که «این اعتراض به کلی بی‌اساس است» زیرا هشتاد درصد (۸۰٪) این پول‌ها خرج غذای مال‌هاست و «از شکم حیوانات بارکش می‌گذرد و ابداً فایده به احوال کسی ندارد».^{۴۰}

این نکته را هم توضیح می‌دهد که با ایجاد راه آهن مکاربان بی‌کار نخواهند شد چرا که «راه آهن از شاهراه می‌رود» و چارپایانی که پیش از این در راه اصلی «کار می‌کردند» بعد از ایجاد راه آهن در راه‌های فرعی «سیر خواهند کرد و امتعه نقاط جزو راه می‌آورند».^{۴۱}

در آخر نیز ضمن اعلام آمادگی برای ادای «هرگونه توضیحی»، اظهار امیدواری می‌کند که «به توفیق الهی و تأییدات ارکان دولت و عموم ملت» به زودی موفق به ایجاد راه آهن و انجام این خدمت که آن را «اسباب نجات و مایه تجدید حیات این مملکت» می‌داند، بشود و به آرزوی سی ساله خود جامه عمل پوشاند.^{۴۲}

کابینه ناصرالملک در نهم ذیقعه سال ۱۳۲۵ ق. برافتاد و پس از هفته‌ای کشاکش سخت میان مجلس و دربار و مقاومت مجلس در برابر «کودتای ذیقعه» محمدعلی شاه و ماجراهای میدان توپخانه، نظام السلطنه کابینه خود را تشکیل داد.^{۴۳} در این کابینه صنایع الدوله وزیر علوم و فواید عامه بود.^{۴۴} در کابینه دوم نظام السلطنه که پس از حادثه نارنجک اندازی به اتومبیل محمدعلی شاه (۲۵ محرم ۱۳۲۶ ق) تشکیل شد تصدی وزارت مالیه را عهده‌دار گردیده^{۴۵} از آن پس تا روز به توب بستن مجلس (۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ ق.) در کابینه سوم نظام السلطنه

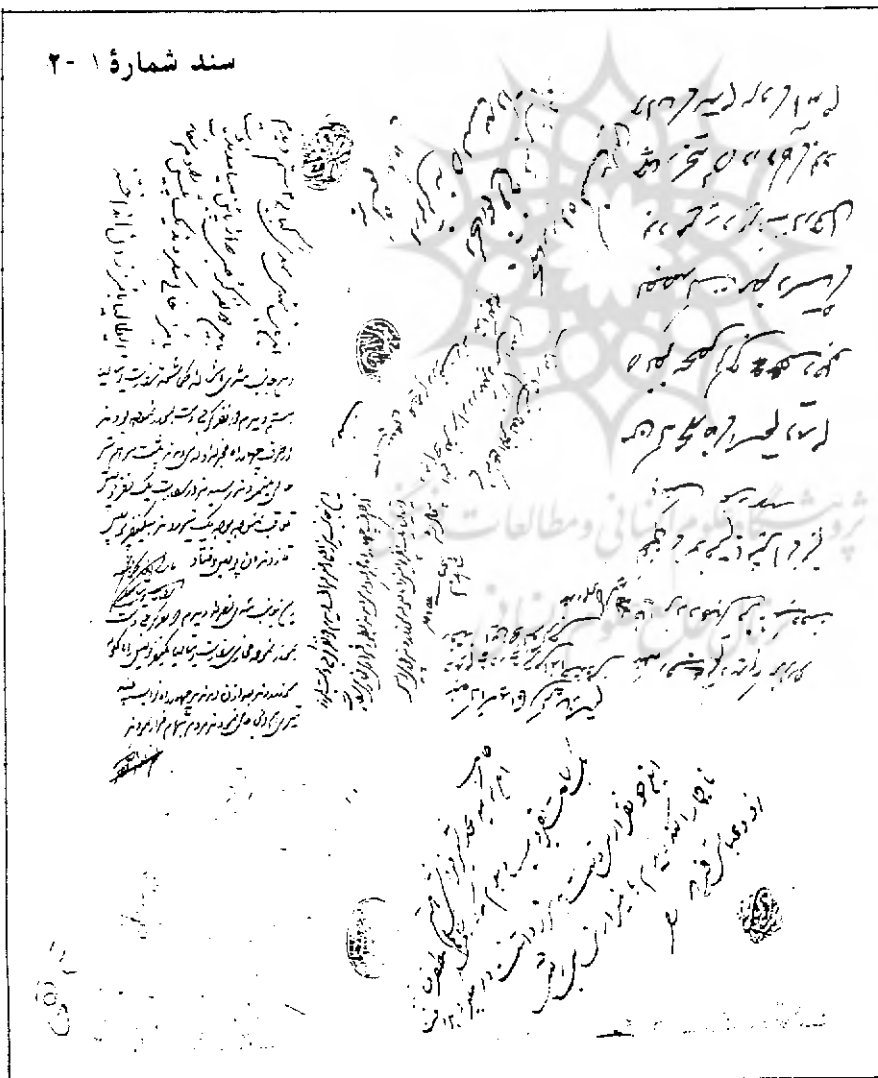
و کابینه مشیرالسلطنه همچنان وزیر مالیه بود.

در این سمت وی جهت انجام وظیفه دولت - آنچنانکه در رساله‌اش تشریح کرده بود - دو لایحه قانونی برای افزایش مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم به مجلس ارائه داد تا سرمایه لازم «برای اجرای پروگرام توسعه» فراهم شود و در این راستا بر نشر تعلیمات عمومی و ساختن راه‌های شوسه و راه آهن تأکید نمود.^{۴۶} «مالیات مستقیم بر اراضی زیر کشت به مأخذ میثزی جدید علمی و سؤالننامه‌هایی که صاحبان املاک می‌بایستی جواب دهند، تعیین می‌گردید.» هزینه کشیدن راه آهن و ساختن راه شوسه از محل

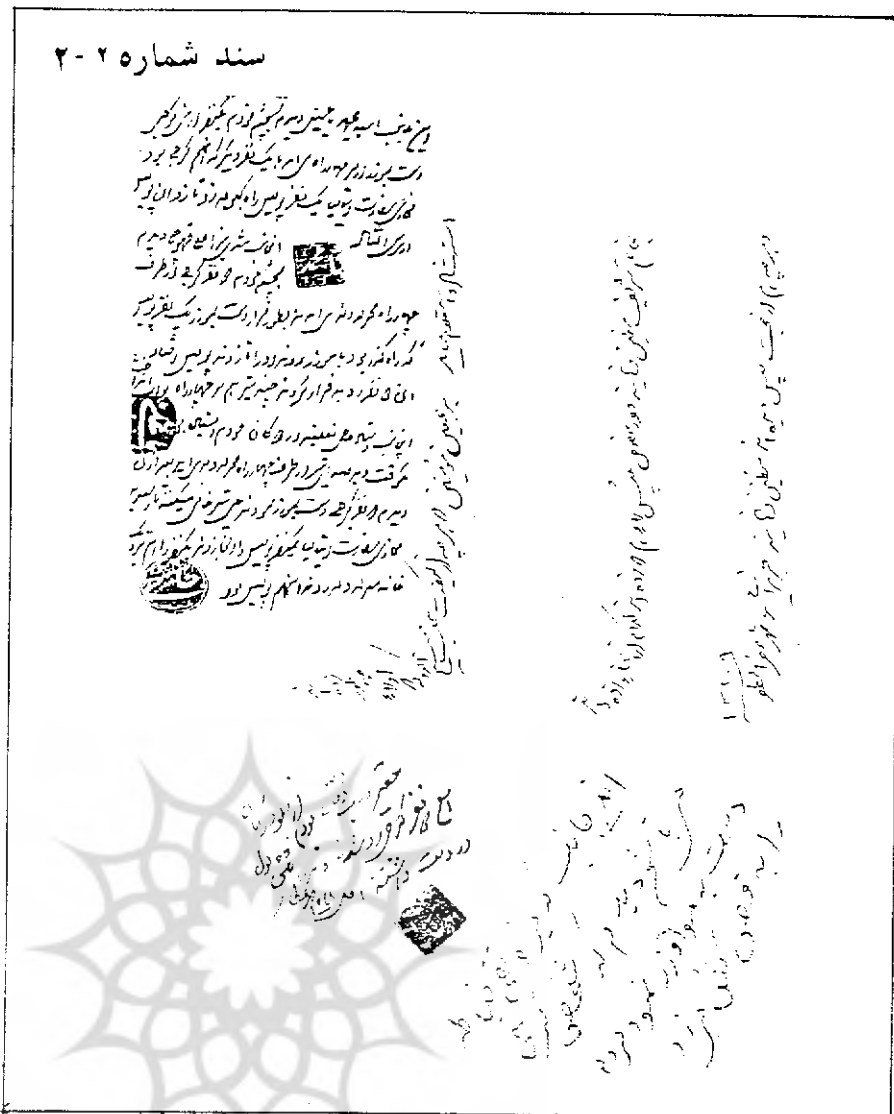
افزایش مالیات بر واردات تأمین می‌شد و پیشنهاد کرد که «یک من دهشاهی بر گمرک قند و پنج شاهی بر گمرک یک گیروانکه [۴۱۰ گرم] چای افزوده شود».^{۴۷} این پیشنهاد با مخالفت جدی دو دولت روس و انگلیس که تأمین کننده عمده قند و چای بودند روبرو شده^{۴۸} در آن زمان به جایی نرسید.

با توب بستن مجلس، صنایع الدوله از وزارت استعفا داد و دیگر شغلی نپذیرفت. اما حضور مخبرالدوله برادر بزرگش در کابینه‌های دوران استبداد صغیر به عنوان وزیر تشگراف و مخابرات، پس از فتح تهران مایه رحمت او گردید و به نوشته مخبرالسلطنه، صنایع الدوله تنها با حمایت سردار اسعد

سند شماره ۱-۲



سند شماره ۲-۲



کابینه دوم وی نیز همین سمت را داشت. در کابینه سوم سپهبدار که از ۱۷ ذیقعد ۱۳۲۷ ق. تا ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۲۸ ق. دوام یافت تصدی وزارت فواید عامه نیز بر عهده او قرار گرفت^{۵۸} و در همین سمت لایحه وضع مالیات بر نمک را به مجلس برد و به تصویب رساند (۳ ربیع الاول ۱۳۲۸ ق.). مخبرالسلطنه می نویسد که وضع این مالیات برای ساختن راه آهن بوده و صنایع الدوله چون به سبب مخالفت دولتین روس و انگلیس، برای احداث راه نتوانست از مالیات قند و چای استفاده کند این لایحه را ارائه داد.^{۵۹} اما با توجه به وضع مالی اسفناک دولت در آن زمان، بعید به نظر می رسد که هدف صنایع الدوله از تسلیم این لایحه تهیه پول برای ایجاد راه آهن باشد. شیخ مهدی شریف بر این باور است که «جمعی از خیرخواهان» که «صرفه جویی» و «فراهم کردن پول» را «مطرح کلام و خیال خود کرده بودند»

لازم دیدند که بر معادن نمک مالیاتی بسته شده زیر نظر وزارت مالیه باشد. اما دولت با تأسیس ادارات نمک دخالت بیجا کرده «مخارج میز و صندلی و منشی و ثبات و دفتردار و مصارف فوق العاده و مخارج ادارات نمک، دو مقابل از عایدات عموم شد» و قیمت نمک نیز بالا رفته چیزی که «داخل هیچیک از لوازم زندگانی مردم نبود، از خرج های معظم زندگانی شد.»^{۶۰} سرانجام پس از ترور صنایع الدوله در تاریخ ۲ جمادی الثانی ۱۳۲۹ «قانون نمک» فسخ گردید. مخبرالسلطنه که از وضع این قانون حمایت کرده^{۶۱} می نویسد: «سُرا بهانه معاهده ای برای منع نداشتند (برخلاف قند و چای)، اما سپهسالار را داشتند. زبان بعضی را خریدند و نمک شد مهر فاطمه زهرا علیهاالسلام»^{۶۲} در کابینه دوم مستوفی المسالک

است چرا که به نوشته سیدابوالحسن علوی اوویگر «خیرخواهان مشروطه» نزدیک به زمان فتح تهران با اصرار از بست نشینان مشروطه خواه سفارت عثمانی خواسته اند که از سفارت خانه خارج شده پذیرای مقدم مجاهدین باشند.^{۵۹} پس از فتح تهران و پناهنده شدن محمدعلی شاه به سفارت روس (۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ق.)^{۵۵} صنایع الدوله یکی از اعضای مجلس عالی جانتین مجلس شورای ملی^{۵۶} و هیئت مدیره^{۵۹} پس از آن گردیده در کابینه محمدولی خان سپهبدار اعظم، اداره وزارت علوم را بر عهده گرفت. در

توانست با کینه ورزی محمدولی خان سپهبدار اعظم که خواهان کشتن مخبراندوله بود مقابله نماید.^{۶۱} در دوران استبداد صغیر دولت ظاهراً به صنایع الدوله کاری نداشت^{۵۵} اما «از اطراف در شب نامه تهدید به سر بریدن می شد»^{۵۷} و سرانجام در نخستین ماه های سال ۱۳۲۷ ق. در پی اغتشاشات و ناامنی تهران و حومه و به ویژه پس از کشتاری که از مشروطه خواهان متحصن در حرم حضرت عبدالعظیم در شهر ری شد^{۵۸}، به همراه برادرش مخبرالملک به سفارت انگلیس پناه برد.^{۵۳} اما ظاهراً مدت توقف آنان در سفارت طولانی نشده

وزیر مالیه گردید و در زمان وزارت او نخستین بودجه مدون از سوی دولت تهیه شده پس از مرگ او به مجلس ارائه شد^{۶۳} و در همین سمت بود که روز شنبه چهارم ماه صفر سال ۱۳۲۹ ق. برابر با ۱۵ بهمن ۱۲۸۹ ش. به دست دو تن گرجی تبعه روس ترور شد و نزدیک به نیمه شب همان روز جان سپرد.^{۶۴} در مورد نحوه ترور صنیع الدوله نوشته اند که: «در ساعت پنج بعد از ظهر هنگامی که صنیع الدوله در جلو منزلش (چهارراه مخبرالدوله) از کالسکه پیاده می شد ایرانیان جلو رفته پاکتی به دست او داد. صنیع الدوله با خوشرویی پاکت را گرفت. همینکه مشغول گشودن پاکت شد از دو طرف هدف گلوله واقع گردیده پنج گلوله به سر و صورت او خالی شد و همانجا به زمین افتاد.» و در پی آن نحوه دستگیری قاتلین وی تشریح شده است و افزوده اند: «بارانفسکی با چند قزاق از سفارت روس به وزارت خارجه آمده به حکم مقررات «کاپیتولاسیون» نامبردگان را تحویل گرفت. نواب وزیر خارجه ایران استعفا داده تنها کاری که انجام داد یک نامه اعتراض همراه دو قاتل به سفارت روس فرستاد.^{۶۵} ما در مورد قتل صنیع الدوله به شرح سخن خواهیم گفت اما از تذکر این نکته ناچاریم که آنچه در مورد اصل ماجرای ترور نوشته اند با مندرجات پرونده قتل صنیع الدوله همخوان نیست و مطلبی که در مورد استعفای نواب وزیر امور خارجه آمده با واقع ناسازگار است چرا که حسین قلی خان نواب در پی فشار وارده از سوی سفارتین برای گرفتن مستمری محمدعلی میرزا و گماشتن فراش بر سر وزیر امور خارجه،^{۶۶} در تاریخ ۲۴ ذیحجه ۱۳۲۸ ق. استعفا کرده از روز دوم محرم ۱۳۲۹ ق. محشم السلطنه تصدی وزارت امور خارجه را بر عهده داشت.^{۶۷} این سخن که قاتلین به سفارت روس تحویل داده شدند، راست

است. به نوشته شیخ مهدی شریف کاشانی «سفارت روس قاتلین را به سفارت برده؛ روزها با مأمور به [همراه] نماینده سفارت، به محاکمات وزارت امور خارجه می روند مشغول استنطاق می باشند»^{۶۸} اما همانگونه که پیشتر توضیح دادیم و از مندرجات پرونده قتل صنیع الدوله هم برمی آید دو گرجی تیرانداز چند روز در



سپهدار فتکانی

بازداشت نظمیه بودند و سپس در اختیار سفارت روس قرار گرفتند. ویژگیهای اسناد این پرونده را بیان کرده ایم، پیش از بررسی اوراق دیگر این پرونده، عین گزارش حسن خان رسدبازی محله دولت را می آوریم، وقایع منجر به قتل صنیع الدوله و دستگیری قاتلین او در «راپورت» وی چنین خلاصه شده است: «راپورت یوم شنبه چهارم صفرالمظفر^{۶۹} - یک ساعت به غروب مانده دو نفر گرجی که گویا تبعه خارج هم می باشند می آیند درب خانه آقای صنیع الدوله انتظار می کشند، نیم ساعت به غروب مانده که کالسکه آقا از راه رسیده درب حیاط^{۷۰} که می رسند اینها دو نفری دست به موزر می کنند از برای آقا چند تیر خالی می کنند توی کالسکه از آنجا رو به فرار گذارده طرف چهارراه نواب نزدیک سفارت

ایتالیا که می رسند چندتیر هم آنجا خالی^{۷۱} می نمایند پولیسی چند تعاقب نموده یک نفر از پولیس مرکز را همانجا با گلوله می زنند که می افتد باز فرار می کنند طرف چهارراه نواب آنجا یکی از ایشان فشنگ در موزرش گیر می کند آنوقت آن یکی را می گیرند. دیگری می رود سر چهارراه کنت که می رسد درب خانه آقای مشیزالدوله، آنوقت فرخ پولیس که از عقب ایشان رفته بود آنجا یک تیر می زنند به ران فرخ پولیس از آنجا چند نفر با یک قزاق می ریزند آن را جلوبر می کنند آنوقت اسب قزاق را هم می زند بعد آنجا آن را هم می گیرند درشکه چی^{۷۲} را صدا می زنند توی درشکه نشسته با چند نفر پولیس جلب به نظمیه می نمایند. خبر آوردند کمیسری از برای بنده که خیابان به هم خورده بنده با آقای میرزا احمدخان رئیس کمیسری آمدیم دیدیم خیابان بسیار شلوغ^{۷۳} است رفتیم درب خانه آقا از درشکه چی^{۷۴} آقای صنیع الدوله جناب رئیس استنطاق حاصل نمودند از آنجا رقتیم در نظمیه آن دو نفر پولیس تیرخورده را سپردیم در مطلب نظمیه بعد از آنجا آمدیم دوباره خانه آقای صنیع الدوله با بودن جناب سر کمیسری دوباره استنطاقاتی حاصل کردیم بعد از آن بنده رفتم همانجائیکه آن دو نفر را گرفته بودند رسیدگی^{۷۵} نمودم شخصی محمدنام که یکی از ایشان را دستگیر نموده بوده موزرش را از دستش گرفته بوده بنده موزر را گرفتم دیدم هفت دانه فشنگ توی موزر باقی مانده بعد از آن موزر را فرستادیم بردند کمیسری.»

همانگونه که حسن خان گزارش کرده نخست از درشکه چی صنیع الدوله بازجویی می شود و او که محمدصادق بیگ نام داشته در پاسخ به این سؤال که وقتی به آقای صنیع الدوله تیرانداختند کجا بودی؟ می گوید: «دو به غروب مانده کالسکه آئینه دار آقای

می دهم که صدق بگوئید.» پاسخ می دهد: «خیر از هیچ طرف و هیچ کمیته و هیئتی مأمور نیستم و من با ایلاریون نبوده‌ام و او برای طلب خودش این کار را کرد.» می پرسند: «سنگ تو چه چیز است و در چه پارتنی هستی؟» جوابش این است: «من آدمی هستم فعله و مسلک نمی دانم چه چیز است و در چاپخانه کار می کنم و شما حق ندارید از من بپرسید چه مسلکی دارم این چه پارتنی بازی است که شما در آورده اید.» بازجو می پرسد: «وضع حکومت سابق طهران و ایران بهتر بوده است یا حالا بهتر است؟» ایوان همچنان بر سر حرف خود ایستاده که «من در این کارها تفتیش نمی کنم چه کار دارم من کار می کنم نان می خورم» در آخر هم که می پرسند چرا تیر انداختی می گوید: «دیدم یک نفر را که هم جنس من است گرفته اند می زنند من نتوانستم تحمل کنم تیر انداختم قصدم کشتن آدم نبود تیر می انداختم آنها را بترسانم. آدم وقتی که خونش به جوش بیاید یک گناهی می کند من هم گناهی کرده‌ام.»

از نظیه سراغ مهمانخانه دار هم می روند. یورکی کرک یونانی تبعه عثمانی می گوید: ایلاریون را نمی شناسم بلکه ایوان را می شناسم. مشخصات ظاهری او را که می گوید معلوم می شود همان ایلاریون است: «قدش وسط و کلفت و ریش اش زرد.» ایلاریون یا به قول مهمانخانه دار ایوان دو ماه نزد وی بوده می گفته از صنیع الدوله طلب دارم. پول نداشته، خرجش را یورکی می داده است و فعلاً بیست تومان به وی مقروض است. از چهار روز پیش به مهمانخانه نیامده «مادامیکه اینجا بود هیچ حربه و اسلحه نداشت و اینجا هیچ چیز با خود نداشت و حتی چند دفعه من زیر جامه و پیراهن خودم [را] دادم که عوض کرد، غیر از بالتر چیزی دیگر نداشت.»

در مورد سلاح ایلاریون از «محمد ننه گله» هم بازجویی می شود و حرف او این است که «رضای ترک ماوزر را از دست او [ایلاریون] به در آورد و خواست فرار کند» اما من او را گرفتم و هر چه وسوسه ام کرد که سلاح را بفروشم و پول آن را قسمت کنیم نپذیرفتم و سلاح را نزد «آقا محمد سیگار فروش» امانت گذاشتم که



سردار محمی

اگر خواستند تحویل دهم و اگر نه «آن وقت همه با هم می خوریم» و رضا هم پذیرفت «و رفت. ما هم رفتیم در قهوه خانه نشسته بودیم که آقای نایب حسن خان تشریف آوردند. گفتند که ماوزر دست توست گفتیم بله بعد با جناب نایب حسن خان رفتیم تا خانه صنیع الدوله ماوزر را با فشنگش دادیم آنجا و ما رفتیم، والسلام».

روز ششم صفر از احمد آقا وکیل راست قزاقخانه که عامل دستگیری قاتلین بود و به همین سبب ترفیع درجه یافت بازجویی می شود نکته اصلی سخن وی این است که هم ایلاریون و هم ایوان به سوی جمعیت زیادی که آنها را تعقیب می کردند تیر می انداختند تا کسی جرأت نکند به آنها نزدیک شود. در حقیقت پیگیری مردم سبب دستگیری آن دو شد و اگرچه «دو نفر پلیس و یک قزاق» نیز هنگام کوشش برای

دستگیری آنان تیر خوردند و بعداً بر اثر شدت جراحات وارده یک پلیس کشته شد، این مردم بودند که مانع گریز آنان شدند و با فریاد خود مأمورین را خیر کردند و چون تیر در سلاح ایلاریون گیر کرد به گفته «محمد ننه گله» رضای ترک با سنگ به کمرش زد. همو از جوان سیدی یاد می کند که «عبای خود را پیچیده به خودش و بنا کرد عقب آنها کردن که بایستید چه کار کرده اید و این داد و بیداد که بلند شد مشهدی فرخ پلیس در دکان دلاکی بود در را باز کرده آمد بیرون پشت سر مشهدی فرخ باقر فزاق آمده هر دو عقب آنها کردند.»^۸

در مواجهه حضوری میان ایوان با حسین پلیس تیرخورده، وی در مطب اداره نظیه با «حضور نماینده محترم دولت بهیه روسیه» ایوان را نشان داده به صراحت او را عامل مجروح شدن خود معرفی می کند. حسین، همان پلیسی است که چند روز بعد می میرد و «ترجمه پروتوکول معاینه» وی در پرونده است و «طیب سفارت امپراطوری روسیه در طهران» گواهی کرده وی بر اثر اصابت گلوله و «زخم وارده به ریه» از دنیا رفته است.

ایلاریون در بازجویی دوم خود همان حرف ها را تکرار می کند. نکات مهم سخنش اینهاست: واسطه آشنایی وی با ایوان «یک سیمن نامی» بوده از چهره اش فهمیده گرجی است به زبان گرجی با وی حرف زده و آنگاه سیمون گفته گرجی دیگری نیز اینجا هست و او را با ایوان آشنا کرده است. در پاسخ به این سؤال که «تفصیل وقایع دیروز خودت را از صبح تا وقتی دستگیر شده اید بیان نمائید» می گوید: «مثل همه روزه از خواب بیدار شده و چای خوردم و بعد در شهر گردش کردم برگشتم آنجا [مهمانخانه کرک] ناهار خوردم چون دو روز قبل منزل صنیع الدوله رفته بودم و آدمش

در مورد همراهی ایوان هم منکر است که آن روز به همراه ایوان به خانه صنایع الدوله رفته است و در بازجویی تکمیلی که «سه ساعت به غروب مانده یوم یکشنبه ۵ صفر» انجام می گیرد می افزاید که قصد کشتن صنایع الدوله را نداشته فقط می خواسته او را بترساند و نمی داند تیرها به کجای وی خورده است. منکر گردش صبحگاهی خود می شود و می گوید بعد از نهار از مهمانخانه بیرون آمده و صبح فقط برای خرید نان خارج شده و اینکه گفته در شهر گردش کردم غرضش همین بوده است. در پاسخ به این سؤال که چرا سوزر را نفرورختید؟ می گوید: می خواستم بفروشم اما مشتری خوب پیدا نکردم. می پرسند: «دیروز ناهار چه خوردید» می گوید: «کیاب خوردم و گوشت سرخ کرده.» وقتی از ایوان پرسیده بودند که دیشب [شب قبل از روز قتل صنایع الدوله] شام چه خوردی؟ چنین گفته بود: «شیر و نان و پنیر و آب هم خوردم». احتمالاً ایوان بیماری سل داشته است.

ایلاریون در مورد مسلک سیاسی خود می گوید: سیزده سال پیش در روسیه داخل فرقه سوسیال رولسیونر شده «به علت اینکه می خواستم وضع زندگانی بهتر شود و کارها رو به خوبی برود»، اما در ایران داخل هیچ گروهی نیست و اصلاً نمی داند که آیا در اینجا هم «فرق مختلفه» هستند یا نه و در مورد مسلک ایوان می گوید: «درست نمی دانم همچو گمان می کنم که سوسیالیست دمکرات باشد» می خواهند مدرک این «ظن» خودش را بیان کند. میگوید: «این برای من خیلی آسان است. وقتی برای رسیدن به یک مقصود با یک نفر صحبت می کنم از وضع صحبت او می فهمم که جزو کدام فرقه است» با ایوان هم در مورد روسیه صحبت می کرده «از جواب هایی که می داد و اظهار عقیده می کرد من

می فهمیدم که دارای چه مسلک است. صحبت ما در موضوع مخصوصی نبوده است.»

بازجویی نظمی دستور می دهد اتاق ایوان در مطبعه ایران نو را مهر و موم کنند «در حضور کروپ پطروسیان مدیر مطبعه درهای اتاق مهر شد «بدون اینکه دست به اسباب و رختخواب» زده شود «تا در حضور نمایندگان دولتیین تفتیش و تحقیق شود.» احمد صفا کمیسر ناحیه دولت^۱ و حسن خان رسد باشی خیابان لاله زار و کروپ پطروسیان این ورقه را امضا کرده اند. شایان توجه این که سخن از «منزل و اقامتگاه ایوان و الاریان نامان تبعه دولت روس» رفته

است» پس از تکمیل پرنده، نظمی، اوراق بازجویی را به محاکمات می فرستد و از روز دوشنبه ۶ صفر محاکمات با حضور نماینده سفارت روس کار خود را آغاز می کند. ظاهراً قرار بوده جلسه ساعت دو بعد از ظهر شروع شود اما ساعت چهار آغاز شده است و در همان ابتدا به نماینده روس توضیح می دهند که «چون امروز دوشنبه تعطیل دوایر دولتی بود و هم به مناسبت قتل غفران مآب صنایع الدوله وزیر مالیه بیشتر اجزای دوایر دولتی و هم اعضای وزارت خارجه در سوگواری ایشان حاضر بودند این تأخیر بدین مناسبت است.» نخست از ایوان بازجویی می شود وی در برابر



نمایندگان تهران در مجلس یکم

پرسشهایی که در مورد هویتش می شد می گوید: نامش ایوان نام پدرش میخائیل نام فامیلش بریراش ویلی اهل تفلیس از محال دوشست و از قریه چوپورت و نام برادرانش مرسه و لوان است.» می پرسند «اسم سادرت چیست؟» می گوید: «من نمی دانم چون

است و مأمورین نظمی پنداشته اند که «آلاریان» در مطبعه کار می کرده می افزاید: «اتاق الاریان سه در دارد یکی به طرف اتاق آخری یکی به طرف در دست راست که عقبش تیغه شده و یکی به اتاق طرف حیاط مطبعه و طرف دیگرش کوچه خانه حاج معین بوشهری

شکر می‌کنند که مثل سایرین ماهانه چهار پنج تومان نمی‌گرفته است. بار دیگر داستان بیماری خود را ذکر کرده می‌فزاید روز قتل بعد از ناهار چون هوا خوب و مساعد بوده برای گردش از مضجع بیرون آمده و «از راه معمولی که همه عبور می‌کنند» گذشته به جایی که اسم آن را نمی‌داند (چون «اسامی کوچ‌های تهران معین نیست») رسیده مشاهده کرده که قزاقی سلاح بر دست قصد «یک نفر آدمی را نمود.» او طاقت نیاورده طیآنچه جیبی (برونینگ) خود را در آورده، «دو تیر به هوا حالی کرده» است و سپس چون مردم می‌دوینند او هم فرار کرده ولی مردم سر در پی او گذاشته «داد و فریادی که من ملتفت نمی‌شدم که چه می‌گویند» می‌کردند، تا اینکه پایش به تیری خورده زمین افتاد و دستگیر شد. از رفتار بازجو و مأمورین نظمیۀ اظهار رضایت می‌کند اما چون صراحتاً از وی می‌پرسند که آیا «در نظمیۀ نسبت به شما بی‌اعتدالی و تهدیدی شده است یا خیر» می‌پرسد که «چون من توقیف هستم لازم می‌دانم بپرسم که در تحت نظارت چه کسی خواهم بود و هرگاه مرا مسموم کنند و یا بکشند آیا از آنها مواخذه و سؤال خواهد شد؟» بازجو به وی اطمینان می‌دهد که چنین چیزی رخ نخواهد داد و «بر فرض ارتکاب، مسلمً مباشر مأخوذ است» اما این فکر از کجا برای شما پیدا شده است؟ ایوان ماجرای تهدید رئیس تفتیش نظمیۀ را بیان می‌کند که سه ساعت بعد از نیمه شب او را از خواب بیدار کرده از وی پرسیده که چه کسی شما را دلالت به کشتن آن شخص کرد و شما در اینجا چنین شخصی را کشته‌اید و «این باعث می‌شود که ما را هم بکشند» سلاح خود را هم از جیب در آورده پر کرده باز به جیب گذاشت و گفت آیا شما از روسیه از طرف فرقه آنارشیست برای کشتن «یک

شخصی» آمده مرتکب این عمل شده‌اید؟ حرف‌هایی هم به زبان گرجی اما به لهجۀ خارجی زده که ایوان درست نفهمیده و «بعد اظهار کرد که اصل مطلب را بگو من خودم هم از فرقه سوسیال دموکرات دویم هستم و من ملتفت نشدم که مقصود از دویم چیست» و «من در مقابل اظهارات او به طور التماس باترس جواب می‌دادم که اختیار با شماست» باز سؤال کرد که «چرا نمی‌خواهید بگوئید چنانچه را کمی به رفیق شما داده و با آن شخص در کجا آشنا شدید و من در جواب می‌گفتم که من از این مطالب اطلاع ندارم» و حرفی زد که «مغادش این است که در اینجا یک روشنائی بود و شما این کار را کردید که باعث تاریکی آن روشنائی بشود و این اظهارات را که من می‌کنم یک چیزی نیست که اگر یک وقتی به من تکلیف شود بتوانم ثابت کنم» بازحو از وی می‌خواهد که این اظهارات را به خط روسی بنویسد تا در پرونده قرار داده شود. همانروز کالسکۀ صنیع الدوله بازرسی شده «یک گلوله فلزی کوچک در قاب کالسکه پیدا» می‌شود.^{۸۲} روز هشتم ماه صفر با حضور نماینده سفارت روس نخست لباس‌های صنیع الدوله معاینه می‌شود. صورت مجلس معاینه به امضای مسئولین نماینده سفارت هم می‌رسد و بر طبق آن «یک ثوب پالتو ماهوت سورمه‌ای معاینه شد که سه گلوله از طرف راست به قرار شرح ذیل به آن خورده و گذشته است، بازوی راست تیری خورده که از طرف دیگر آستین گذشته است و قاعدتاً محاذی قلب خورده و از آنجا نیز گذشته و از طرف چپ خارج شده است و یک تیر دو گره زیر بغل آستین دست راست خورده و قاعدتاً باید به پهلو خورده باشد و یک تیر یک وجب پائین تر... که زیر جیب پهلوی پالتو است خورده است که قاعدتاً اگر

ایستاده بودند بایستی به پائین پهلوی مقتول خورده باشد و اگر نشسته بودند به پا باید خورده باشد یعنی به ران» و با همین دقت «سرداری شویۀ مشکئی»، «جلیقه»، «یک ثوب پیراهن کش»، «یک ثوب زیرپیراهنی» و «یک ثوب پیراهن چلوار پاره شده» معینه گردید. آنگاه از ناصرقلی محبّرالسلطان همشیره زاده صنیع الدوله پرسش می‌شود. وی اظهار می‌دارد که پیش از وقوع قتل دو نفر قاتلین را دیده است و از بین آنان صاحب سوی زرد و هیکل چاق [ایلیاریون] را «به کرات در حیاط بزرگ خودمان دیده بودم» و آن دیگری که «سوی مشکئی بنده دارد» [ایوان] را نیز به کرات در حیاطان لاله‌زار و سر چهارراه به هنگام عبور دیده است. بعد بازگو می‌کند که وقتی صنیع الدوله ترور شد او در اتاق بود و به محض شنیدن صدای تیراندازی نفهمیده که این صدا از خانه‌های خودشان است و به بیرون دویده «جلو کالسکۀ خانه که رسیدم دیدم صنیع الدوله را از کالسکۀ بیرون می‌آورند و روی صندلی می‌گذارند. وقتی مرا دید گفت آقا مرا کشتند و دستش را دراز کرد دست مرا گرفت»، مجروح را به اتاق می‌برند و فوراً برای دستگیری قاتلین به نوکرها دستور می‌دهد که به تعقیب آنان اقدام کنند. از صنیع الدوله در مورد هویت قاتلین سؤالی نکرده و همه فکر و حواسش در پی معالجه او بوده عده‌ای را به دنبال دکتر اسکات، دکتر ویل برگر و دکتر کاله فرستاده است. دکتر کریم خان عموزاده صنیع الدوله هم در خانه بوده که فوراً بر سر مجروح حاضر شده است و بلافاصله دکتر اسکات نیز رسیده و گفته از اینجا رد می‌شدم صدای تیراندازی شنیدم «فهمیدم که باید اتفاقی در این خانه افتاده باشد.» لباس صنیع الدوله را در آورده زخم‌ها را بانسمان می‌کنند «بعد از یکساعت

۱۳۲۹

دولت ایران و در صورتی که این دولت را از این امر آگاه کردیم و در صورتی که این دولت را از این امر آگاه کردیم

دولت ایران و در صورتی که این دولت را از این امر آگاه کردیم و در صورتی که این دولت را از این امر آگاه کردیم

دولت ایران و در صورتی که این دولت را از این امر آگاه کردیم و در صورتی که این دولت را از این امر آگاه کردیم

حضور منکر صحت اظهارات محمد صادق است و می گوید چون دیدم چند نفر به هم افتاده اند لورور را در آوردم و دو تیر به هوا شلیک کردم. ممکن است محمد صادق اشتباه کرده باشد و «آدم به آدم شبیه می شود» کسی دیگر را دیده «و مرا به جای او تصور می کند.» از محمد صادق می خواهند «به طوریکه اسلامیت» او اقتضا می کند پاسخ دهد «چون ممکن است همان طور که میگوید اشتباه شده باشد.» محمد صادق اظهار می دارد که من تا آن روز ایوان را ندیده بودم و دیدم که یک تیر انداخت، «ما بقی را ملتفت نشدم خدا و پیغمبر خدا می داند همینطور است که گفته ام.» ایوان همچنان بر انکار خود باقی است و می گوید من از در خانه صنایع الدوله گذشته بودم و چند ثانیه بعد از شلیک ایلاریون که «پهلوی جلوخان» واقع شده بود، تیر انداختم.

در بازجویی از فرخ پلیس و رو در رو قرار دادن او با متهمین، وی به صراحت ایلاریون را نشان می دهد و می گوید این همان است که تیر به بغل زانوی من زد و ایوان هم با او بود لیکن من ندیدم به کسی تیر بیندازد. ایلاریون منکر است و می گوید من دشمن خود را زده بودم و دیگر با کسی کاری نداشتم، تیر من نمی بایستی به کسی خورده باشد چرا که به هوا تیر می انداختم. در این بازجویی برای نخستین بار نام فشدور توپچی به میان می آید و از ایلاریون می پرسند آیا او را می شناسید؟ می گوید: «فشدور نام را در اینجا نمی شناسم کیست.» از فرخ در مورد گلوله می پرسند می گوید احتمالاً داخل چکمه ام افتاده که وقتی آن را از پایم کنده اند به همراه خون ها به زمین افتاده و الان نمی دانم کجاست. ظاهراً خبر می رسد که به هنگام شستن جنازه صنایع الدوله گلوله ای از بدن خارج شده، لذا از سیداسماعیل غسال

صنایع الدوله دیده است. ایلاریون تکذیب می کند و می گوید ایوان با من نبوده است. ایوان هم حضور خود به همراه ایلاریون را منکر می شود. محاکمات از «کالسکه چی» صنایع الدوله بازجویی می کند. محمد صادق بیک تصریح می کند که وقتی کالسکه سه ذرع با «هشتی جلوخان» فاصله داشت ایلاریون از فاصله یک و نیم ذرعی سمت راست کالسکه شروع به تیراندازی کرد و به چشم خود دیده است که ایوان هم یک تیر انداخت و تأکید می کند که سلاح ایلاریون موزر بود ولی در مورد ایوان مطمئن نیست که آیا موزر بوده یا سلاح دیگری. ایوان در مواجهه

خیلی حال صنایع الدوله بهتر شد، یک سه ساعتی به نظر بنده متوقف ماند بعد رو به بدی گذاشت تا ساعت یازده و نیم بعد از ظهر که دکتر ژرژ نبض او را گرفت کلاه و پانتو خود را برداشت و فرار کرد، چون دوستی با ظایفه ما داشت نتوانست ببیند، رفت در حیاط ایستاد. ولی دکتر اسکات تا آخرین نفس بود و چشم های او را بست و به ما تعزیت گفت و رفت توی حیاط». به نظر وی تیراندازی بین ساعت ۴/۵ و یک ربع مانده به پنج بعد از ظهر انجام شده که «تقریباً نیم ساعت یا سه ربع به غروب می شود.» و در مواجهه حضوری تأیید می کند که ایلاریون و ایوان را با هم در روز حادثه نزدیک منزل

نیز بازجویی می‌شود و او تأیید می‌کند که «یک گلوله از ناف او بیرون آمده» و من انداختم آنجا و نمی‌دانم چه شد. غیر از من «حاجی شیخ شاپور»، شیخ حسین معروف به شیخ شیپور^{۸۳} و استاد قاسم معمار و «باشی که درب خانه صنایع الدوله است» و چند نفر از نوکرهای صنایع الدوله هم گسرنه را دیدند. از پاسخ وی به سؤالات دیگر این آگاهی به دست می‌آید که دو ساعت از آفتاب گذشته روز پنجم صفر جنازه صنایع الدوله را در همان باغ خودش بر روی تختی نهاده غسل داده‌اند.^{۸۴}

روز نهم صفر با حضور نماینده سفارت روس از «آقا شیخ حسین معروف به شیخ شیپور» بازجویی می‌شود و او می‌گوید «وقتی که لباس‌های آن مرحوم را سید اسماعیل مرده شو می‌کنند گلوله از بدن آن مرحوم افتاد که من به چوب پیش کشیده برداشتم و عین همان گسرنه است که اینجا ارائه می‌دهم» و می‌افزاید که فراشباشی خاندان محبراندوله هم حاضر بود «ملفت نشد که گلوله را من برداشتم ولی دید گسرنه از بدن آن مرحوم افتاده»، صحت نوشته اظهارات خود را هم با مهر بیضی شکل خود به نقش محمد حسین امین‌العمداء تأیید می‌کند.

همانروز دو گلوله به دست آمده یکی از بدن صنایع الدوله و دیگری از کالسکه او در حضور «جنابان صولت نظام و آقا سید شاکر خان صاحب منصبان نظام» معاینه و به ایلاریون ارائه شد «و به نمره ۲۰۳ بود، مشخص شد که در یک کالیبر و یک سیستم هستند و خود ایلاریون هم تصدیق کرد که گلوله‌های مزبور مال موزر است».

از محمد جلودار مخبرالسلطه هم که روز واقعه دم در بوده بازجویی می‌شود وی تأکید می‌کند که هم ایلاریون و هم ایوان به کالسکه تیر انداختند و این نکته را هم می‌افزاید که یکی دو روز

قبل از این واقعه هنگامی که او در اتاق قاپوچی نشسته بوده هر دو نفر آنان داخل خانه صنایع الدوله شده‌اند و وقتی او به قاپوچی گفته: «این شکل‌های عجیب و غریب چیست و کج می‌روند» پاسخ شنیده: «نمی‌دانم یا کدام یک از آقایان کار دارند.» و آن دو یکساعت کم و بیش در خانه بودند سپس برگشتند. و روز قتل هم از سه ساعت به



سیدار اعظم

غروب مانده هر دو همانجا جنوی خانه صنایع الدوله راه می‌رفته‌اند. در مواجهه حضوری ایلاریون منکر آن می‌شود که به همراه ایوان به خانه صنایع الدوله رفته است و ایوان هم می‌گوید من خانه صنایع الدوله را بلد نیستم «دو تیر انداختم اما نه به سمت کالسکه و هزار مرتبه هم از من سؤال شود همان را که گفته‌ام می‌گویم و دوست ندارم که زیاد حرف بزنم» و می‌دانستم ایلاریون از صنایع الدوله طلب دارد اما به همراه او به خانه صنایع الدوله نرفته‌ام.

از محرم فراش هم بازجویی می‌شود و او سخنان پیشین خود را تأیید می‌کند که آن دو از وی پرسیده‌اند صنایع الدوله کی می‌آید و همانجا قدم می‌زدند و می‌گوید وقتی کالسکه پیدا شد من زیر دالان دم در ایستادم «آن شخص ریش قرمزهم» نزدیک در ایستاده بود و دیگری هم «پشت سرش بود، همینکه کالسکه رسید شلیک کردند اول آن

ریش قرمز شلیک کرد» بعد آن یکی دیگر تیر انداخت و وقتی کالسکه رد شد و من بیرون آمدم «آن جوان ریش سیاه دو تیر برای من انداخت و ریش قرمز در می‌رفت» مشخصات آنان را هم بازگو می‌کنند که «یکی ریش قرمزی داشت و کلاه فرنگی سرش بود و نیم تنه خاکستری رنگ یعنی بخور در تن داشت و آن یکی هم نیم تنه مشکی پوشیده بود و گیسوانی داشت و ریش همچنین (دست خود را زیر چانه گرفته فشار به سمت بالا داد)» می‌افزاید که هر دو از طرف راست کالسکه شلیک کردند. ایلاریون می‌گوید که محرم را در خانه صنایع الدوله دیده است و ایوان آشنایی خود با ایلاریون را تکذیب کرده می‌گوید با وی در خانه هیچکس نرفته است. ایلاریون باز هم تأکید می‌کند که من به تنهایی در خانه صنایع الدوله رفتم ایوان با من نبود و او را در نظیمه دیدم. گلوله‌های خارج شده از بدن صنایع الدوله و پیدا شده از کالسکه به ایلاریون نشان داده می‌شود می‌گوید که هر دو گلوله موزر است می‌پرسند: «این هر دو گلوله که به شما ارائه شد یکی را از کالسکه مرحوم صنایع الدوله خارج کرده‌اند و یکی دیگر آن را که سر گلوله چپ و راست به شکل صلیب خط خورده است از جسد او خارج شده است آیا این گلوله ثانوی را شما اینطور خط زده‌اید یا خیر و اگر شما خط زده‌اید برای چه بوده است؟» پاسخ می‌دهد: «من این گلوله‌ها را ندیده بودم و وقتی که موزر را از آن شخص گرفتم این گلوله‌ها در فشنگ بود و با او بود و من اینطور نکرده‌ام.» موزری هم به وی نشان داده می‌شود اما می‌گوید این موزر من نیست. در آخر جلسه محمد می‌گوید «مشهدی حسین نامی است که چلاق است یعنی پایش می‌لنگد او هم هر دوی این حضرات را آنجا دیده بود یعنی اینها رفته بودند پهلوی او» متاع

شخصی ایوان «از قبیل لباس و رختخواب و غیره بعد از معاینه در محاکمات تسلیم نماینده سفارت» روس گردید و افزون بر اینها مبلغ بیست و هشت تومان و پنجهزار وجه نقد ایوان نیز با کیف پول او به سفارت روس تحویل داده شد.

برخی از نوشته‌های گرجی ایوان را ترجمه کرده‌اند و در پرونده موجود است. مترجم در مورد محتوای آن‌ها اظهار نظر هم کرده است، چند نمونه از ترجمه نوشته‌ها چنین است:

«متعلق به نمره ۲۳ - ۱ - تعریف و تحقیقات در باب عالم حسن و خوشگنی کرده حکایت و شکایت از عالم عشق و عاشقی نموده به عقیده خود از فلسفه نوع بشر بعضی جمله‌ها می‌نویسد در آخر مشروحه اشاره به زندگانی خود در یکی از شهرهای قفقازیه نموده و از سختی زندگانی خود اظهار دل‌تنگی می‌کند.

۲ - شکایت از بدی نوع بشر کرده چند بیت در این خصوص می‌نگارد.

۳ - از وضع زندگانی خود نالیده و جملات غیرمربوط راجع به اخلاق مردم و سختی ایام می‌نگارد.

متعلق به نمره ۱۹ - ۴ - چند سطر نوشته که مفهوم آن این است: قماربازی و سوار درشکه شدن از برای انسان گناه کبیره است.

متعلق به نمره ۱۴ - ۶ - از عدم موافقت دنیا و بی‌وفایی آن شکایت کرده بعد به خود تسکین داده به مردم تحمل و بردباری را توصیه می‌نماید.

متعلق به نمره ۱۳ - ۷ - در تحت عنوان (خودکشی) شرحی ناقص و غیرمربوط نوشته است که [از] بعضی از جمله‌های آن چنین مفهوم می‌شود: مسئله خودکشی در عالم معیشت و زندگانی مسئله عادی است و این در بین مردم ظاهر می‌گردد.

متعلق به نمره ۱۰ - ۸ - حکایت خوابی را می‌نماید: در عالم رویا دیدم که یک

پارچه قالی بسیار بزرگی با نهایت خوبی مزین با رنگ‌های گوناگون به سوی آسمان بلند می‌گردد. قالی مزبور هر چند که به بالا بلند می‌شود معلوم می‌گردد که درک زینت آن غیرممکن است مردم از هر طرف عالم گرد آمده در تماشای آن متحیر هستند به قسمی تماشایی‌ها شیفته آن گشته‌اند که نمی‌توانند چشم بردارند بالاخره جماعت خواستند که آن قالی را پائین بیاورند از ریسمانی که از قالی مزبور آویزان بود گرفته قالی را به طرف زمین کشیدند بعد تمام نکرده بعضی جمله‌های غیرمربوط می‌نویسد.

جای دیگر از همان صفحه نوشته است: «وقتی که برای شخص یک غم و اندوهی روی می‌دهد آدم نمی‌تواند سفید را از سیاه تشخیص بدهد.»

و جالب‌ترین اظهار نظر ایوان این است: «اگر چشم آدم را بسته به طهران بیاورند همان طور چشم بسته توی یک مغازه داخل کنند همینکه چشم او را باز کردند خواهد گفت که اینجا پطرزبورغ است» و مترجم افزوده: «بعد از وضع زندگانی طهران شرحی غیرمربوط می‌نویسد.»

همانروز در حضور نماینده سفارت روس از محمدامین رسولزاده^{۸۷} «سر دبیر جریده ایران نو برای توضیحات اولیه راجع به شرحی که در نمره ۸۷ روزنامه مزبوره نوشته شده است شروع به تحقیقات می‌شود.» نخست نوشته روزنامه را که از حضور گرجی قاتل صنایع الدوله در اداره روزنامه در دو هفته قبل از واقعه خبر داده قرائت می‌کنند^{۸۸} و سپس می‌پرسند این گرجی دارای چه قیافه‌ای بوده نامش چه بود و برای چه به روزنامه آمده بود؟ مشخصات ظاهری ایلاریون را بیان می‌کنند و نکته تازه این که «گویا پاهایش نسبت به بدنش کوتاه باشد و تناسب ندارد» و می‌افزاید که چندین بار به روزنامه آمده است. نام او را

دقیقاً نمی‌داند و بین ایوان و ایلاریون تردید می‌کند و می‌گوید چون اداره روزنامه «مرکز افکار عمومی» است بیشتر اشخاصی که شکایت دارند به آنجا آمده شکایت می‌کنند و ظاهراً ایلاریون را برای نخستین مرتبه، رئیس تفتیش نظمی به روزنامه فرستاده است و کاغذی به این مضمون در دست داشت که «دارنده این ورقه درد دلی دارد خواهش می‌کنم که به حیثیت روزنامه نگاری شرح حال او را استماع فرمائید». چند مرتبه هم که به روزنامه آمد تنها بود و چون «دفتر خروج و دخول اشخاص را نداریم» تعیین مواقع حضور او در اداره روزنامه ممکن نیست. هر بار هم که می‌آمد با من طرف مذاکره می‌شد و «مذاکراتش خیلی گله آمیز و شکایت آمیز بود از نلاکت خویش و سختی‌های مرحوم صنایع الدوله که در ادای قرض او به قول گرجی گویا اهمال می‌نموده است» سخن می‌گفت و می‌افزاید که ترکی می‌دانست ولی مذاکراتش با او به زبان روسی انجام می‌گردید.

رسولزاده کاغذ رئیس تفتیش نظمی را چون رسمی نبوده نگاه نداشته و لذا نمی‌تواند ارائه دهد. از پاسخ وی به سوالات دیگر برمی‌آید که ایلاریون پس از اینکه نتوانست طلب خود را وصول نماید از رسولزاده درخواست نمود که ۱۵ تومان پول به وی بدهند تا به انزلی رفته در آنجا لوله کشی کرده پول را پس بفرستند اما رسولزاده نتوانست این وجه را تهیه کند و به چند نفر از دوستانش گفته بود و وعده دادند پولی بدهند که ندادند و چون ایلاریون برای آخرین مرتبه به اداره روزنامه رفت مقدمه سخن سردبیر را نشنیده اظهار بی‌نیازی کرد که شما دیگر لازم نیست برای تهیه پول زحمت بکشید و من لازم ندارم. از توضیحات رسولزاده سخنان ایلاریون در مورد ماه‌های اقامت وی در مازندران نیز

به نام انکیس به مهمانخانه کرک می آمد و چون از وضع من خبردار شد این نامه را تهیه کرد و به من داد که به نزد رسولزاده بروم و نمی دانم از کجا و از کی گرفته بود.

از دکتر کریم خان نیز بازجویی می شود. وی اگر چه به خاطر می آورد که هنگام ورود به خانه صنیع الدوله دو نفر را که کاسکت سرشان بود زیر درخت ها دیده اما حتی پس از مواجهه حضوری نمی تواند به صراحت تعیین کند که آن دو نفر ایلاریون و ایوان بوده اند.

از میرزا احمدخان صفا رئیس کمیسری محله دولت نیز سؤال می شود. وی به تفصیل از فعالیت های خود سخن می گوید. نکات بدیع سخن وی اینهاست:

در ساعت ترور صنیع الدوله، پیرم خان و «آقای امیراعظم و دو نفر دیگر که کمیسیون اعانة خیریه هستند و به فقرا پول می دهند به توسط کمیسری»^{۱۱} در کمیسری بودند و یکی از آدمهای پیرم به او خبر داده که خیابان لاله زار شلوغ شده است و او احمدخان را مأمور رسیدگی می کند و احمدخان با همه پلیس ها منتظر درشکه نشده شروع به دویدن می کنند. از جلوی مجلس وارد شاه آباد می شود و وسط این خیابان می شود که صنیع الدوله را تیرزده اند. آخر خیابان که می رسد اهالی خبر می دهند قاتلین دستگیر شده اند. وقتی به خانه صنیع الدوله می رسد درشکه و کالسکه زیادی می بیند و «اهالی هم خیلی» بوده اند. برای پرسش ابتدائی از قاتلین با درشکه به نظمی می رود و از رئیس تفتیش می پرسد که آیا فقط همین دو نفر به صنیع الدوله تیرانداختند؟ گفته بلی و از آن دو هم سؤال کرده اند معلوم شده دیگری با آنان نبوده و خیالش آسوده می شود که «مرتکبین جنایت غیر از این دو نفر نیستند و دستگیر شده اند و اینها را در

این جا استنطاق می کنند» به خانه صنیع الدوله برگشته دیده «تمام اعیان و بعضی از وکلا، در آنجا هستند» وارد اتاق صنیع الدوله شده اما پزشکان اجازه نداده اند از وی پرسشی کند و اطمینان می دهند که گزارش خود را نوشته اند و خواهند داد ضمن بازجویی از دیگر مستخدمین صنیع الدوله حسن خان رسدباشی را به دنبال موزر



ایوان قاتل صنیع الدوله

می فرستد و سلاح ایلاریون را به دست می آورد و از ترس اینکه در محاکمات نخواستند «در برود و تنگنه حاصل کند» فشنگ های موزر را در می آورد و آن را با هفت فشنگ بسته بندی کرده به نظمی می فرستد. در همین حال یکی از مستخدمین صنیع الدوله پاکتی به وی ارائه می دهد که همان روز ظهر «با پست شهر» رسیده و روی پاکت دو نمبر خورده بود و «اینطور نوشته بودند: (حضرت مستطاب ... آقای صنیع الدوله دام اقباله العالی)» وقت نداشته پاکت را سرسری بررسی کرده کاسغذی که درون آن بود درست نخوانده تنها به یاد می آورد که «به خط قرمز نوشته شده بود [و] باید ژلاتین باشد و آخرش مهر کمیته را زده بودند. مضمونش این بود: کمیته نجات و مجازات و یک شکل ماوزر هم کشیده شده بود» پس از پایان بازجویی از مستخدمین صنیع الدوله اجازه ورود

به اتاق وی را گرفته اما چون «اطمینان» را پوریت خودشان را نوشته بودند و خیلی در آنجا گریه و زاری می کردند» و خود صنیع الدوله هم «حال نطق» نداشت از وی پرسشی نکرده به نظمی رفته و چون محل اقامت آن دو نفر معلوم شد، به مهمانخانه کرک و مطبعه سیربازیل رفته است که از نتیجه اقدامات او در آن محل پیشتر سخن گفته ایم. اما در محاکمات بیشتر توجه بر روی سلاح ایلاریون بوده و به نظر نمی رسد آن بخش از پاسخ های وی که در موردنامه تهدیدآمیز به صنیع الدوله بود، مورد توجه جدی بازجویان واقع شده باشد.^{۱۱}

از میرزا اعلی خان که خبرنگار روزنامه «استقلال ایران» بود نیز بازجویی می شود و او تأیید می کند که ایوان در مطبعه متعلق به ناصرالسلطنه که در اجازه بازبیل بوده کار می کرده است.

محمد ننه گله نیز تفصیل گرفتن موزر را شرح می دهد و تصریح می کند که ایلاریون به سوی جمعیت تیر انداخته فرخ پلیس را مجروح کرده است ولی تیراندازی ایوان را ندیده است. ایلاریون بر سر حرف خود باقی است که «بعد از آن اتفاق» تیر به هوا خالی کرده است و گمان نمی کند که به پای کسی خورده باشد.

از میرزا اعلی خان بصیر معادن «ممیز و مفتش کل معادن» نیز سؤال می شود و وی می گوید ایوان را تاکنون ندیده است ولی ایلاریون را در منزل صنیع الدوله دیده و شرح می دهد که پانزده روز پیش در اتاق صنیع الدوله بوده که ایلاریون وارد می شود و چون او روسی نمی دانست، صنیع الدوله از وی می خواهد با ایلاریون سخن بگوید و ببیند «این مرد حرفش چه چیز است» بصیر معادن از اتاق خارج شده از ایلاریون ماجرا را پرسیده است و او گفته که وقتی من به مازندران آمدم،

دستگیری خود را به تفصیل بیان کرده ضمن آن گفت: من نمی خواستم او را زخمی کنم و لذا بار اول هم عمداً اسب او را هدف گرفتم ولی وقتی به من نزدیک شد موزرم را پرت کردم که به او بخورد و بدانند من سلاح در دست ندارم و بعد هم نشستم که بداند تسلیم شده‌ام اما او تا به من رسید باشکوه سه زخم بر سر من زد که یکی از آنها «کاری بود و به قاعده طبی می توان تشخیص داد که این زخم‌ها در حالتی به من وارد آمده است که نشسته بودم نه ایستاده این بود که از جای خود حرکت کردم و باز بنای دویدن را گذاشتم جمعیت مرا احاطه کردند و گرفتند گذاشتند توی درشکه و چهار نفر پهلوی من نشستند چون چهار نفر بودند از دست آنها فرار کردم دو مرتبه مرا عتب کردند و چون جمعیت زیاد بود نتوانستم فرار کنم مرا محکم گرفته و... می زدند. ولی چون جمعیت زیاد بود به خودشان می زدند» او به یک نفر اروپایی که نمی شناسد و آنجا ایستاده بود خطاب کرده «که ببین با من چه معامله می کنند» و بعد وی را به نظمی برده‌اند. احمد آقا منکر تسلیم شدن ایلاریون است و می گوید وی خود را خم کرده بود که از زیر شکم اسب فرار کند و زخم اول را آنجا به وی زد و دیگر او را زخمی نکردم. ایلاریون می گوید طبیعی است که او نپذیرد بعد از تسلیم شدن مرا زخمی کرده ولی می توان پرسید که اگر من سلاح بر دست داشتم می بایست «این شخص از من گرفته باشد و به نظمی فرستاده باشد.» از احمد آقا سؤال می شود که آیا ایوان تیر می انداخت یا نه می گوید «حربه داشت ولی برای من تیر نینداخت و ندانستم موزر بود یا هفت تیر و نمی دانم کی از او گرفت» و نمی داند که پلیس مجروح را کدامیک از آن دو فراری زخمی کرده‌اند.

عصر همان روز از حسن خان

رسد باشی بازجویی می شود وی اظهار می دارد که «تقریباً سه ربع به غروب مانده» روز واقعه از ماجرای ترور صنیع الدوله خبردار شده است. می پرسند «چه کسی به شما خبر داد؟» می گوید: «پطرس آدم مسوپیرم» و در پاسخ به سؤال دیگر نحوه دستیابی خود به سلاح ایلاریون را بازگو می کند و می گوید شنیده موزر در اختیار محمدنه گله بوده او را احضار می کند و موزر را می خواهد و او نیز از دکان سیگاری گرفته تحویل می دهد.

روز پانزدهم ماه صفر از کرب مدیر «مطبعه طهران» بازجویی می شود. تأیید می کند ایوان در مطبعه کار می کرده ماهی ده تومان حقوق می گرفته است اما می گوید: «ایوان نام نبوده است و واهان بوده است» و می افزاید که «ساعت کار از ۹۰۰ فرنگی الی شش بعد از ظهر» بوده، جز یکی دوبار «از برای حکیم رفتن [آن هم] به اجازه خودمان» کار را تعطیل نکرده است فقط یکشنبه‌ها تعطیلی داشته و اگر لازم می شد گاهی شب کار هم بوده، مزد خود را پانزده روز یکبار می گرفته است. چهار پنج ماه پیش مشغول به کار شده چون جایی نداشت و صاحب مهمانخانه‌ای که اول در آن بود «خیلی اذیت می کرد از برای پول و بیرونش کرده بود از من خواهش کرد که یک گوشه باشد که بخوابد من هم» جایی در اختیار او گذاشتم. ندیده که با کسی مراوده داشته باشد و روز واقعه هم از صبح تا ظهر خودش در مطبعه بوده و تا ظهر «واهان هم آنجا کار می کرد» بعد از ظهر ساعت سه به مطبعه برگشته پرمیده «واهان کجاست گفتند رفته است نهار بخورد برگشته است» می پرسند آیا «دیده بودید که واهان برویننگ داشته باشد یا خیر؟» جوابش این است: «من ندیده بودم، او برای نانش معطل بود از کجا برویننگ داشت» در پاسخ به پرسش دیگر در

مورد امکان پس انداز واهان می گوید: «من آنقدر می دانم که ماهی ده تومان به او میدادم و او روزها شیر می خورد حکیم می رفت» ایوان را حاضر می کنند و می پرسند چرا خود را واهان معرفی کرده است پاسخ این است که «من به اسم خودم را معرفی کردم زبان روسی ایوان می شود واهان» می گویند کرب گفته است که روز قتل «شما بعد از ظهر دیگر به مطبعه نرفته‌اید. درست می گوید یا خیر» پاسخ می دهد «الینته بعد از نهار من برگشتم و ایشان درست شهادت می دهند یک هو مرا دستگیر کردند چطور می توانستم برگردم» و چون توجهش را به بیانات پیشین خود جلب می کنند که گفته است همان ساعت خارج شدن از مطبعه به جلوی خانه صنیع الدوله رسیده می گوید شما از من ساعت نپرسیدید «من بعد از نهار از مطبعه بیرون رفتم و پیش از نهار نرفته بودم» می پرسند «این چند ساعت کجا بودید؟» می گوید: «هیچ وقت نگذشت و هیچ جا نبودم و یکسره از مطبعه به محل واقعه رفتم.»

عصر روز چهارشنبه پانزدهم صفر از حسن خان «پیشخدمت سفارت ایتالیا» بازجویی می شود وی تفصیل تیر خوردن حسین پلیس^{۹۲} را بیان نموده می گوید وقتی صدای تیراندازی بلند شد وزیر [مختار] به من گفت چه خبر است و من برای کسب اطلاع از خانه بیرون آمدم و دیدم «مخلوق می دوند یک دو نفر ارمنی مانند از کنار خیابان به فاصله هم می دوند و بر می گردند تیر خالی می کنند» چند بار تیر انداخته‌اند و او جلو رفته ببیند عقب کیست «که اینها تیر خالی می کنند» پلیس را دیده که در پس آنهاست و پرمیده چه خبر است جواب داده «آقای صنیع الدوله را کشتند من می دوم بلکه اینها را بگیرم» و تصریح می کند ایوان تیر انداخته پلیس را زخمی کرده است و مشخصات او را چنین بازگو می کند:

کردم دیدم به بالای پستان راست پلیس خورده است» زمان درگیری را دقیق نمی‌داند و می‌گوید: «گویا دو ساعت همچنین چیزی به غروب مانده بود ولی هوا ابر بود و کم کم می‌بارید. در مواجهه حضوری ایلاریون را نشان می‌دهد و می‌گوید «این شخص جلو بود» و ایوان «عقب بود و زد». ایوان همچنان منکر مضروب کردن پلیس است و می‌گوید: «نفسیل همان است که گفتم دیگر من چیز گفتمی ندارم».

روز ۱۶ صفر «با حضور سرکار مسیو گیرس ترجمان اول سفارت دولت بهیه روسیه تشکیل مجلس گردید» و از «جناب مسیوپیرم خان توضیحات لازمه خواسته» شد. پیرم خود را چنین معرفی کرد: «اسم پیرم خان، محل اقامت خیابان اسلامبول، چهل سال دارم» پرسیدند روز واقعه چه می‌کرده؟ گفت: با معدل الدوله در کمیسری دولت بودم و «پول به فقرا تقسیم می‌کردیم در کمیسری هیاوئی شد و پرسیدیم چه خبر است گفتند صنیع الدوله را زده‌اند.» در پاسخ به این پرسش که از چه کسی شنیدید، می‌گوید: «درست در نظرم نیست کی بود» می‌پرسند آیا از «گماشتگان شما کسی به کمیسری آمد و چیزی گفت، یا خیر» می‌گوید:

«بلی یک آدمی دارم اسمش پطرس است رفته بود به نظمیه راپورت بیاورد و نمی‌دانم از نظمیه می‌آمد یا از کمیسری دیگر که آمد آنجا و بعد از شنیدن او هم گفت این اتفاق افتاده» در پاسخ به این پرسش که «پس از شنیدن این قضیه آیا جنابعالی چه فرمودید و چه اقدام کردید» می‌گوید: «من مشغول کار خودم بودم و اقدامی نکردم» و سرانجام توضیح می‌دهد که پطرس به وی گفته صنیع الدوله را ارمنی‌ها زده‌اند و «مردم جمع شده‌اند به ارمنه فحش می‌دهند، این را که گفت آن وقت به رئیس کمیسری گفتم برو ببین چه خبر است مبادا شلوغ



یفرم خان

یا او با من عداوتی داشته باشد» می‌گویند به گفته او تو «یک نفر پلیس را محاذی سفارت ایتالیا» با تیر زده‌ای، چه جواب می‌گویند و «بر زد او چه دلیلی دارید؟» پاسخش این است که من نمی‌دانم سفارت ایتالیا کجاست. بارها گفته‌ام که دو تیر بیشتر به هوا نینداخت و «آن هم برای این بوده است که شاید یک نفر از بندگان خدا را خلاص کرده باشم و آیا این برای من چه گناهی خواهد بود؟».

از من شاء الله «غلام سفارت ایتالیایی» نیز بازجویی می‌شود او هم تأیید می‌کند که ایوان به سوی پلیس تیراندازی نمود و می‌افزاید «من نگاه

«آن کسی هم که پلیس را زد جاهل تر بود گیس بلندی داشت و یک پیری هم بود از جنو می‌رفت این جاهله پلیس را زد» می‌گوید که ایوان کت و شلووار سیاه بر تن داشت زمان درگیری را هم «یکساعت کمتر» مانده به غروب تعیین می‌کند و می‌افزاید «بارندگی هم بود.» ایوان را حاضر کرده می‌پرسند «این شخص را می‌شناسید (حسن خان) و با شما سابقه عداوتی دارد یا خیر» پاسخش نشانگر روحیه پریشانش است. می‌گوید: «من از این سوالات خیلی تعجب می‌کنم و نزدیک است دیوان بشوم حضور می‌شود که من این شخص را بشناسم و چه علت دارد که من با او

بشود» و معلوم می‌شود که پطرس این مطلب را در گوش پیرم گفته است. این را هم می‌گوید که یکی از قاتلین احتمالاً در تابستان به نظمی مراجعه کرده «عرض حالی داده بود که من از صنیع الدوله طلب دارم» و او یک کاغذ خصوصی به صنیع الدوله نوشته اما چون جواب نیامده شاکی را به سفارت روس ارجاع داده است. «روز دوم» بعد از گرفتاری هم به نظمی رفته از آنها پرسیده «چرا زدید» و جواب شنیده «آدم وقتی گرسنه شد و از کسی طلب دارد و او نمی‌دهد و می‌خندد البته باید او را کشت و او را زدم. بعد پرسیدم موزر کی داد به تو؟ جواب داد چند شب قبل از کوچه می‌گذشتم دیدم یک کسی یک موزر دارد چاقوی تیزی داشت موزر را بریدم و بردم.»

بازجو در کار خود جدی است و چون به او گزارش می‌رسد که «به مجرد شلیک اولی، کالسکه چی دبیرالسلطان» به حاجی سید کاظم صفوت السلطنه «گفته است که ارمنی‌ها زدند و کار خودشان را کردند» صفوت السلطنه را احضار و بازجویی می‌کند لیکن او منکر درستی این گزارش شده می‌گوید افزون بر رحیم - کالسکه چی دبیرالسلطان - سایرین هم این حرف را می‌زدند و او هم این سخن را بعد از ترور گفته است نه مقارن آن.

از رضا هم که مدعی است موزر از دست ایوان گرفته بازجویی می‌شود ولی ایوان منکر آن است که سلاح وی موزر بوده و می‌گوید «من یک شش لول جیبی داشتم».

در بازجویی مجدد از ایلاریون وی صریحاً می‌گوید که سه تیر به طرف صنیع الدوله انداخت و هفت تیر به هوا شلیک کرد و موزری هم که به وی نشان داده شده از آن او نیست و به نظرش می‌رسد که می‌توانست هنوز شلیک کند و فشنگ در موزر گیر نکرده بود ولی

دیگر میل نداشته است کسی را بزند. روز ۱۶ صفر از امیر عجیبی «توضیحات لازم خواسته می‌شود» و وی نام و نشان خود را اینگونه بیان می‌کند: «اسم غلامرضا، محل اقامت: گذر تقی‌خان، شغل: ریاست تفتیش اداره نظمی و سن: چهل و پنج سال» چکیده اظهارات او این است: ایوان را اصلاً نمی‌شناسد اما ایلاریون را زمانیکه



مخبر السلطنه هدایت

از صنیع الدوله به نظمی شکایت کرده بود دیده و به او گفته به سفارت روس مراجعه کن و پاسخ شنیده که من «به طور قاجاق از قفقاز به طهران آمده‌ام، می‌ترسم به سفارت بروم» و او راهنمایی کرده که به ادارات جراید برو و ماجرا را برای آنها تعریف کن و از دو ماه قبل دیگر ایلاریون را ندیده است. وقتی قاتلین را به نظمی آورده‌اند چون سر ایلاریون زخمی بوده خواسته او را به مطب نظمی بفرستد اما ایلاریون ترسید و «گمان کرد می‌خواهند او را بکشند این بود که با هر دو دست خود چسبیده زیر نمیکت را گرفت که تا از خارجه آنجا کسی نباشد من نمی‌روم می‌ترسم مرا بکشند این بود که من از او پرسیدم از خارجه کی است که من بتوانم او را حاضر کنم جواب داد فشدور را صدا کنید. و هم من از او پرسیدم که تو با آن حالت پریشان که اظهار می‌کردی موزر از کجا تحصیل

کردی جواب داد چند روز قبل از این، شب، در کوچه از شخصی دزدیدم. می‌پرسند روز اول که آنها را به وزارت خارجه آوردند از اینجا شبانه به نظمی عودت دادند «شما آن شب نزد آنها رفته‌اید یا خیر؟» می‌گوید: «شب گشت» من بود و وقتی به نظمی رفتم و ایوان را در اتاق تفتیش دیدم چون در آن اتاق «کارهای سری زیاد است» گفتم او را به محبس ببرند و جای ایلاریون را هم که در اتاق تلفن‌خانه بود تغییر دهند. ایلاریون از من پرسید که «چرا باز ما را به اینجا عودت دادند و به سفارت نبردند؟ من به او گفتم مربوط به من نیست و خوب است شما حقیقت مطلب را بگوئید که از کجا موزر گرفته‌اید و کی به شما موزر داد و کی شما را تحریک کرد والا بالاخره معلوم خواهد شد. جواب داد مطلب همان است که گفته‌ام زیادتر از آن چیزی نیست که بگویم.» منکر ترساندن آن دو تن است و می‌گوید به ایوان گفتم حقیقت را بگو این کار شما «کار انارشیست است نه عیسوی» و می‌افزاید که «طرز مکالمات من طوری نبوده است که اسباب وحشت آنها باشد وانگهی جمعیت آنجا زیاد بود و روز اول که آنها را آوردند مردم آنها را می‌زدند و من بیرون آمدم مانع شدم و چند روزی هم که در اطاق تفتیش در اداره نظمی بودند مخارج آنها را اداره تفتیش می‌داد، به سایر محبوسین نفی سه عباسی داده می‌شود به آنها نفی چهار هزار داده می‌شد.» می‌پرسند وقتی ایلاریون فشدور را می‌خواست «چه اشخاصی حاضر بودند؟» می‌گوید: «همه بودند حالا خاطر من نیست می‌نویسم می‌فرستم چه اشخاصی بوده‌اند» سؤال می‌شود نپرسیدید با فشدور «چه آشنایی دارد؟» پاسخ می‌دهد: «وقتی خواستم از او استنطاق کنم رئیس کل، اطاق تحقیق رفته بود، آنها را خواست و بردم.» در پاسخ به

صنيع الدوله را كشتند و مي خواستند به آرامنه از اين باب تعرض كنند. اميرعجيبی گفتند كه اينها ارمني نيستند و گرچي هستند.» مي پذيرد كه اميرعجيبی پيشهاد کرده به مطب نظميه برود و زخم سرش را بانسمان كند اما مي گويد «چون در آن موقع اجزاي نظميه متغير بودند، من مي ترسيدم و از آن اطاق بيرون نرفتم و دكتر در همان اطاق آمد سر مرا بست و چشم هاييم را دستمال سرم گرفته بود و نمي توانستم بيرون بروم» و در پاسخ به اين سؤال كه شما در برابر پيشهاد رئيس تفتيش چه جواب داديد مي گويد: «گفتم اگر به مريض خانه روسي ببرند مي روم و علتش هم آن بود كه در آن موقع حالت مردم را غير طبيعي ديدم.» يادش نمي آيد كه آيا درخواست حضور يكي از اتباع خارجي در مطب نظميه را کرده يا نه، ولي اين گفته را كه خواسته نشودور هنگام زخم بندي او حاضر باشد تكذيب مي كند و مي گويد: «من با شخصي كه داراي اين اسم باشد آشنائي ندارم» آخرين سخنش اين است كه «شايد به اين اسم كسي مرا بشناسد ولي من چنين كسي را نمي شناسم كه در آن موقع به نظميه حضور او را بخواهم».



روز هجدهم صفر از حسين «قزاق مأمور سفارت ايطاليا» و «قرايط ارمني» بازجوئي مي شود كه فقط تيراندازي را تأييد مي كنند و اطلاعات چنداني ارائه نمي دهند. افزون بر اين دو از پطرس مأمور پيرم خان نيز بازجوئي مي گردد. نکته سخن وي اين است كه مردم «از هر طرف به ارمني ها فحش مي دادند» و حتي سرنشينان دو درشكه به محض ديدن وي «بسنای فحش دادن» گذاشته اند و وقتي او به كميسري دولت كه مي دانسته پيرم در آنجاست رسیده متوجه شده كه كسي از ماجرا با خبر نيست. به بيان خودش: «ديدم كسي خبردار نيست، زير گوش مسيو پيرم

«آدم بزرگي است و من نمي توانم با شما مساعدتي كنم» اين را هم مي افزايد كه با نظر او بنا شد به يكي از ادارات جرايد برود ولي نمي داند کدام جريده بود «و اسم آن اداره را» نمي داند. در مورد مراجعه به سفارت هم مي گويد من قبل از رفتن به سراغ رئيس تفتيش، به سفارت عريضه داده بودم و وقتي ايشان «مرا به سفارت دلالت كردند گفتم چون باشيرت ندارم (تذكرة) هم ندارم اگر به آنجا رجوع كنم بايد از مازندران تحقيقات كنند و ظون خواهند كشيده.» در مورد وقايع بعد از دستگيري خود مي گويد مردم جمع شده بودند و «مي گفتند ارمني ها

اين سؤال كه «نشودور را جنابعالي مي شناسيد چه كاره است و كجا منزل دارد يا خير»، مي گويد: «بلي مي شناسم وقتي كه سپهدار وارد شد توپچي بود و حالا از قراري كه تحقيق کرده ام در خيابان لاله زار آنها واگون مي ايستد و سمت سفارت عثماني مي رود و منزل معزالسلطان است [اقامت دارد]»^{۱۴}

در روياروبي با ايوان و ايلاريون، ايوان همچنان مصر است كه سخنان رئيس تفتيش تهديد آميز بوده است و ايلاريون مي گويد انكيس مرا به نزد ايشان برده گفت مي تواند كمك كند ليكن كمك نكرد و گفت صنيع الدوله

گفتم که صنایع الدوله را میگویند ارمنی‌ها کشته‌اند و خیابان شلوغ^{۱۵} است مسیو پیرم هم سرکمیسری را صدا کردند و گفتند زود بروید خیابان شلوغ است مبدا اتفاق بیفتد».

نقش پیرم به عنوان رئیس نظمیۀ در این میان قابل تأمل است. به نظر می‌رسد تنها در برابر خطری که جان ارامنه را تهدید می‌کرده واکنش نشان داده است.^{۱۶}

همانروز از ایلاریون هم بازجویی می‌شود و او ضمن بیان ماجرای روزهای نخستین اقامت خود در تهران می‌گوید که چون در مازندران در مزرعۀ طومانیانس‌ها کار کرده بود، به محض ورود آدرس حجره او را پرسید و به آنجا رفت ولی چون روز یکشنبه بود با در بسته روبرو شده لذا به خانه آنها رفته در آنجا یک هفته مانده است و سپس با صاحب مهمانخانه آشنا شده به آنجا نقل مکان نموده است. می‌پرسند آیا مهمان طومانیانس‌ها بوده می‌گوید: «من هیچ وارد به اطاق آنها نشدم و در باغچه که بود همانجا بودم» و اندک پولی داشتم از همان خرج می‌کردم در مهمانخانه هم که همه مخارج را صاحب آنجا می‌داده است.

نکته بس مهمی که در این بازجویی مطرح می‌شود این است:

«سؤال از ایلاریون - شما چند روز قبل از وقوع این قضیه یعنی قتل مرحوم صنایع الدوله سر چهار راه مخبرالدوله نزدیک خانه صنایع الدوله هیچ اسکناس ده تومانی خورد کرده‌اید یا خیر و اگر خورد کرده‌اید از کجا آورده بودید؟» می‌گوید من هیچ پولی آنجا خورد نکرده‌ام و پول هم نداشتم که خورد کنم. در پاسخ به پرسش‌های دیگر همچنان بر این مطلب پافشاری می‌کند که پول برای خرج کردن نداشته است. در مورد تیراندازی به کالسکه صنایع الدوله هم می‌پرسند و می‌گویند چند تیر انداخته‌ای؟ تصریح

می‌کند که بیش از سه تیر به کالسکه نزده است و چون از نظر بازجو جای اصابت پنج تیر بر کالسکه مشاهده می‌شود همچنان بر سر حرف خود باقی است که سه تیر شلیک کرده است.

روز بیستم ماه صفر نخست از میرزا حسن خان مفتش نظمیۀ در مورد نحوه رفتار رئیس تفتیش با ایوان و ایلاریون بازجویی می‌شود. زبده حرف او این است که مطلقاً ابراز خشونت نسبت به آن دو نشده است و اگر چه زبان گفتگوی رئیس تفتیش با ایوان را نمی‌فهمیده اما دیده است که «گاهی هم ایوان می‌خندید» و روزی که ایلاریون به نظمیۀ وارد شد و رئیس کل آن‌ها را احضار کرده بود و او نیمکت را گرفته از رفتن استنکاف می‌کرده «پلیس خواست به طور سختی آنها را ببرد. رئیس تفتیش به پلیس تغییر کرده و بلکه به سینه پلیس زد.»

سپس از ایلاریون بازجویی مجدد می‌شود و در مورد نحوه به دست آوردن سلاح سؤال می‌کنند. همان سخنان پیشین خود را تکرار می‌کند که با چاقو از کمر یکی باز کرده است. می‌پرسند چاقو کجاست می‌گوید وقتی مرا دستگیر کردند جیبم پاره شده بود «ممکن است که در آن موقع افتاده» باشد. می‌گویند کسی که «به علت مسامحه در ادای حق خود آن قدر دارای حس باشد و اظهار حرارت بکند که یک نفر را هدف گلوله نماید چنین شخصی طبیعتاً نمی‌تواند تعدی به مال دیگران را بر خود هموار کند» چطور راضی می‌شود دزدی کنند. روح پاسخش این است که شما «سهو» کرده‌اید وقتی من قدرت آدمکشی دارم توانایی دزدی هم داشته‌ام. به علاوه ضرورت اقتضا می‌کرد و سلاح به دست آوردم و من حتی مقصر قتل آن سه نفر در مازندران را هم صنایع الدوله می‌دانم که پول نفرستاد و «گمان می‌کردم به من هم پول نداده می‌خواهد مرا هم

معدوم کند.» می‌پرسند ضرورت دزدیدن موزر چه بوده است؟ پاسخ می‌دهد: من نیاز مالی داشتم و حتی اگر پول هم بود برمی‌داشتم. سؤال می‌شود پس چرا نفروختی؟ می‌گوید: بنا بود صنایع الدوله آن روز به من پول بدهد. می‌پرسند: پس چرا صبر نکردی و بدون سؤال و جواب او را کشتی شاید آماده پرداخت پول بود؟ می‌گوید: چون چند ماه بود که هر روز می‌رفتم و وعده می‌داد که فردا بیا آن روز هم به محض اینکه سراسب‌های کالسکه او از «طرف لانه زار پیدا شد یکدفعه به خیال من آمد که او را بزنم و خودم و جمعی را خلاص کنم و «در موقعی که من تیر برای او انداختم نه برای یک نفر مخلوق خدا انداختم بلکه به یک نفر آدم مضری تیرانداختم و او را مضر می‌دانستم.»

روز بیست و یکم صفر از کرک مهمانخانه دار بازجویی می‌شود. نکات اصلی بازجویی و مواجهه کرک با ایوان و ایلاریون این است که ایلاریون در مهمانخانه خود را به نام ایوان معرفی کرده با کسی مراد نداشته جز یکبار که ایوان به سراغ وی رفته است. مهمانخانه دار گاهی «یک قرآن یا دو هزار» برای رفتن به حمام به ایلاریون پرداخته و بر این نکته بس مهم تأکید می‌کند که ایلاریون چهار روز پیش از واقعه قتل صنایع الدوله مهمانخانه را ترک نموده است. ایلاریون می‌گوید تا روز قتل صنایع الدوله در همان مهمانخانه بوده غذا خورده و عازم شده است ولی هیچ شاهی ندارد و به بازجو کمکی نمی‌کند و برای او فرقی ندارد که سخن او یا حرف مهمانخانه دار را بپذیرد. هنگامی که سؤال شد چند روز قبل از روز واقعه از آن مهمانخانه رفتید. پاسخ می‌دهد: «هر طوری که کرک می‌گوید بگذارید همانطور باشد.»

از مشهدی ابراهیم صراف صاحب

دکان صراف‌ی در چهارراه مخبرالدوله بازجویی می‌شود، می‌گوید: «قریب سه ماه قبل از این یک روز دیدم همراه مسیو مانول [مانوئل] آمدند درب دکان من، آن ریش زرده که اسمش را نمی‌دانم. از مسیو مانول احوال پرسیدم گفتم کجا خیال دارید بروید؟ گفت این از ارامنه‌های^{۱۷} روسیه است چای کار بود در ده صنیع‌الدوله و مبلغی از او طلب دارد چون این زبان نمی‌داند مرا واسطه کرده بروم پیش صنیع‌الدوله شاید طلبش را وصول نمایم.» ابراهیم صراف گفته «ده صنیع‌الدوله در اجاره است چطور از خود شخص صنیع‌الدوله طلبکار است. گفت به توسط همان کسی که کشته شد رعیت روس در آنجا کار می‌کرده، حالا که او در بین نیست می‌خواهد شاید از خود صنیع‌الدوله بگیرد. سؤال کردم سندی مدرکی چیزی دارد گفت خیر. گفتم همچو چیزی ممکن نیست از او مطالبه کنی بدهد. گفت در هر حال من می‌روم اگر داد داد؛ نداد نداد» یک‌ماه بعد ایلاریون که این بار مرد صراف او را دارای «ریش قرمز و قد کوتاه» معرفی می‌کند به تنهایی به دکان وی رفته است و در پاسخ به این پرسش که طلب خود را وصول کردی یا نه گفته نگرفته‌ام. صراف از او خواسته به سفارت روس مراجعه کند، پاسخ شنیده «باشیرت» در دست ندارم. می‌پرسند به چه زبانی با او سخن می‌گفتی؟ می‌گوید: به زبان ترکی. ماه بعد مجدداً ایلاریون به سراغ صراف رفته و او احوال مانول را پرسیده جواب شنیده که مانول به عراق مسافرت کرده است و در مورد طلب خود از صنیع‌الدوله هم اظهار داشته نتوانستم بگیرم، صرف نظر کردم. چندی بعد «یک روزی آمد درب دکان یک اسکناس ده تومانی به بنده داد گفت این را اسکناس خورده بده من گفتم شش تومان اسکناس خورده دارم... و پول سفید هم همین دو تومان

را دارم. به ملاحظه اینکه یک اظهار دوستی کرده می‌خواهد صرف ندهد خواستم ردش کنم گفتم آن هشت تومان را بده و دو تومانش را از این طلاها بده، یک اشرفی هم برداشتم عوض دو تومان با هشت تومان به او دادم و آن روزی که صنیع‌الدوله را زدند آمد درب دکان تقریباً نیم ساعت قبل از اینکه آقای صنیع‌الدوله را بزنند اشرفی را گذاشت... گفت ده شاهی از این را کسر کنید برای خودتان و بقیه‌اش را بدهید. من نوزده قران و ده شاهی به ایشان تسلیم کردم و رفتند.» و می‌افزاید ایلاریون تنها بود اما من تنها نبودم درویشی آنجا بود و صحبت می‌کرد «که جزو آدم‌ها نایب حسین ما را بختیاری‌ها آوردند اینجا حبس کردند» و وقتی صدای تیر بلند شد من «دست پا چه شدم همان اشرفی را نمی‌دانم به چه وسیله آن درویش زدند و تا کنون هم او را ندیده‌ام.» در مواجهه حضوری ایلاریون منکر آشنایی با مشهدی ابراهیم و «مسیو مانوئل» می‌شود. می‌گویند او مدعی است که تو چهار مرتبه به دکان او رفته‌ای، تفصیل ادعای ظب نو از صنیع‌الدوله را هم به درستی بیان می‌کند آیا تا حال با هیچ صراف‌ی این تفصیلات را گفته‌اید. می‌گوید: «من با هیچ صراف‌ی طرف نشده‌ام و برای هیچ صراف‌ی از بابت کار خودم صحبت نکرده‌ام» پیش از این هم در بازجویی روز ۱۸ صفر وقتی از وی پرسیدند «شما اوقاتی که برای مطالبه وجه به خانه مرحوم صنیع‌الدوله می‌رفته‌اید از بابت طلب خودتان به کسبه حوالی خانه صنیع‌الدوله هم اظهار کرده‌اید که من طلب دارم از صنیع‌الدوله یا خیر؟» پاسخ داده بود: «همچنین اظهار نکرده‌ام. من با اشخاص خارجی حرفهای خودم را نمی‌زنم برای اینکه فایده در آن مترتب نخواهد بود. در همان جلسه مشهدی ابراهیم به ترکی با او سخن می‌گوید و

ساجرا را شرح می‌دهد اما ایلاریون می‌گوید: اگر پول زیادی به من داده‌ای بگو والا من تو را نمی‌شناسم و این اظهارات هم جعلی است مسیومانول را هم نمی‌شناسم» از صراف می‌پرسند مانوئل را از کجا می‌شناختی؟ می‌گوید: «ارمنی بود و از مجاهدین همین جا بود» منزلش را نمی‌داند و می‌افزاید «گویا الان هم در عراق است. گویا همراه سلیمان خان رفته است.»

پس از یک هفته در تاریخ ۲۹ ماه صفر بازجویی از ایلاریون در حضور نماینده سفارت روس ادامه می‌یابد. از ایلاریون سؤال می‌شود که آیا «چیزی هم کتبا به» صنیع‌الدوله نوشته است و کاغذی به خط خود او نشان می‌دهند. می‌گوید، ابتدای ورود به تهران چون نوکران صنیع‌الدوله مانع از دستیابی به وی می‌شدند این کاغذ را نوشتم که «او به نوکرها بگوید مرا راه بدهند با او ملاقات کنم.» می‌پرسند: «این کاغذ را در کجا نوشتید» پاسخش چنین است: «در خانه طومانیانس قلم کاغذ از مستحفظ آنجا خواستم به من داد ولی نمی‌دانم این پاکت که مال اداره است از کجا آورد.» بازجو اظهار داشت که پاکت از آن «مطبعه ایران نو است و از قراری که مذکور شده است اخیراً به صنیع‌الدوله نوشته شده علی‌ای حال شما به چه وسیله کاغذ را برای صنیع‌الدوله فرستادید.» مورد نظر بازجو اثبات این نکته است که ایلاریون رابطه محکمی با ایوان داشته مرتب برای دیدار او به مطبعه ایران نو می‌رفته است. اما ایلاریون منکر است و می‌گوید «مطبعه ایران نو هیچ نرفته‌ام» و ادعا می‌کند پاکت نامه را مستخدم طومانیانس پیدا کرده و نامه را به یکی از «نوکرهای صنیع‌الدوله» داده است و بعد از آن توانسته با او دیدار کند. میهمانخانه‌دار گفته بود ایلاریون دو ماه آنجا بوده و خود او اظهار داشت که

حدود پنج ماه پیش به تهران آمده می پرسند چند ماه دیگر را کجا بوده ای؟ می گوید همان مهمانخانه که بودم و کرک «دروغ می گوید مثل اینکه می گوید چهار روز قبل از واقعه من از آنجا رفته ام و شش هزار را او به نداده است. این ها را هم دروغ می گوید.» وقتی می پرسند شما صنایع الدوله را «از چه حیث و مضر به چه چیز می دانستید؟» همان سخن پیشین را می گوید که او پول نداد و کارکنان شورش کردند و ساولایف به قتل رسید و پول محمد را که در معدن او کار کرده بود نداده او از شدت فقر پا برهنه راه می رفت^{۱۸} و مجبور شد به سفارت عثمانی تظلم نماید. می گویند: اگر صنایع الدوله زنده بود بیشتر احتمال داشت پول محمد و بدهی خود به شما را بپردازد «و بعد از مردن او برای هر دو وصول طلب هزار مرتبه دشوارتر است» پاسخ این است که در موقع تیراندازی به صنایع الدوله فقط محمد را در نظر نداشتیم بلکه چون عده ای را از دست وی شاک می دیدم «در موقع زدن او این خیال عالی در من خلجان داشت که حق گزاری من به من حق می دهد یک چنین ظالمی را از میان برداشته باشم» به زندگانی خود هم اهمیت نمی دادم، احتمال داشت نگهبانان صنایع الدوله مرا بکشند و بدین سبب فرار کردم که از مردن او مطمئن نبودم می خواستم «بینم او زنده خواهد ماند یا خواهد مرد که اگر زنده بماند دو مرتبه برای اعدام او اقدام بکنم و اگر می دانستم که به همان تیرهای من مرده است یا خواهد مرد البته خودم را هم زده بودم و کشته بودم» روز ششم ربیع الاول از ایوان بازجویی می شود. در مورد نحوه ورود او به مطبعه ایران نو می پرسند و پاسخ او همان است که از آرسن خان «که یک وقتی در نظمی بود» کمک خواسته و او این کار را برایش پیدا کرده است.

با آرسن خان هم از پیش آشنایی نداشته بلکه چون کلاه فرنگی سرش بوده و شنیده که زبان روسی می داند به او مراجعه کرده است. میزان پولی که هنگام ورود به تهران داشته به یادش نیست فقط می داند با آن مقدار نمی توانسته به روسیه باز گردد و هنگامی که از او می خواهند مقدار تقریبی آن را معین کند خشمگین شده می گوید: «من رد می کنم سؤالات شما را و امتناع می کنم از این جواب من احمق، نیستم که مرا این طور نگاه داشته اید، من هم زندگانی باید بکنم... پیراهن من اینطور کثیف است، بعد از اینکه معلوم شد من بی تقصیرم این گرفتاری مرا چه چیز جبران می کند» و سخنان خود را تکرار می کند که «نمی دانم چه گناه کرده ام نهایت من یک مقصری را خواسته ام نجات بدهم و تیر انداخته ام به هوا... مقصودم به کشتن یا ضرر رسانیدن به یک ایرانی نبود و من جوان هستم و میل دارم در دنیا زندگی بکنم بعد از خلاص شدن من به من آدمیت باقی نخواهد ماند.» به وی می گویند که در خیابان حربه به دست در حال فرار و تیراندازی، آن هم به دنبال ایلاریون، دستگیر شده است و تاکنون از تحقیق خودداری نکرده اند و «مشغول تحقیقات راجعه» به او بوده اند، او هم می بایست پاسخ پرسش ها را بدهد و بگوید که مبلغ بیست و هشت تومان پول را از کجا آورده است. حرفش این است که «پس چرا از سایرین که میلیون ها دارند» سؤال نمی شود که از کجا آورده اند. اگر کودکی صاحب این پول بود سؤال مورد داشت ولی او کارگر است و اغلب شبها گرسنه خوابیده پس انداز کرده بلکه بتواند خود را به روسیه برساند، از اینکه خشمگین شده پوزش می خواهد و می گوید از بدو دستگیری «جز چهار دیوار» چیزی ندیده است. در تهران

فقط نان می خورده و آن پول «نتیجه زحمت» وی و حاصل صرفه جویی اوست. در مورد خرید سلاح سؤال می کنند. خریدار را نمی شناسد اما می داند که ایرانی بود، با وی سخن نگفته فقط پول نشان داده و «او هم نورورش را نشان داد. دادم و گرفتم و رفتم» این پرسش ها را هم قبلاً پاسخ داده است. اگر کسی ثابت کند، آن کسی را که شما می گوئید من کشته ام، «من حاضرم سر خودم را در این راه بدهم.» می پرسند «چه کسی را می گوئیم شما کشته اید؟» جوابش این است که «پس در اینصورت مرا برای چه حبس کرده اند.» پیداست که بر خلاف ایلاریون، اصلاً خودداری ندارد. می گویند به سبب زندانی شدن «دل تنگی» نکن، می گوید: «اینکه می گوئید دل تنگی نکنم گویا از بلند حرف زدن من است من ممکن است به جای دل تنگی دیوانه بشوم» می پرسند آخر چه دلیلی دارد حسین پلیس تو را نشان بدهد بگوید «این شخص مرا زد» آن هم در حالیکه «مشرف به موت است» و شما را قبلاً هیچ نمی شناخت. بر سخن خود پا بر جاست که من تیر به هوا انداخته ام و البته الان که شما می برسید من فکر می کنم که چرا این دو تیر را «خالی کردم» و نمی دانم چطور شد که اینکار را کردم. بر این نکته هم اصرار دارد که به مهمانخانه «گر یک» نرفته و ایلاریون را هم نمی شناخته است و ایلاریون هم در مطبعه نزد او نیامده است. سلاح خریداری شده هم چون کوچک بود و در جیب جا می گرفته، همیشه با خودش بوده و به کسی نشان نداده است. وقتی بازجویی او در نظمی برایش خوانده می شود منکر ادای این پاسخ می شود که «به مهمانخانه کرک یونانی رفته ام» و می گوید «اینطور نگفته ام و به مهمانخانه برای خوراک نمی رفتم و از آنجا عبور نمی کردم به

کتابخانه
وزارت
تندرستی



۵۷

کتابت وزیر

روزنامه "خامنه" نام ذریعہ اخباری کے راجح ایران کے لئے دست نکل کریم مسیحی اور دارالاب سنیہ نے

یہ اندوگیزہ تائید میں نظر کیا ہے اور شریعت کے اصولوں کے تحت اس کے لئے ایران

خارجہ اور ایران کے لئے درجہ دست و چارہ نہیں ہے اور اس کے لئے ایران کے لئے

ہمیں مسئلہ کے لئے اس کے لئے دست و چارہ نہیں ہے اور اس کے لئے ایران کے لئے

ہم در واقعہ اس کے لئے دست و چارہ نہیں ہے اور اس کے لئے ایران کے لئے

اس کے لئے دست و چارہ نہیں ہے اور اس کے لئے ایران کے لئے

اس کے لئے دست و چارہ نہیں ہے اور اس کے لئے ایران کے لئے

اس کے لئے دست و چارہ نہیں ہے اور اس کے لئے ایران کے لئے

کے لئے دست و چارہ نہیں ہے اور اس کے لئے ایران کے لئے

اس کے لئے دست و چارہ نہیں ہے اور اس کے لئے ایران کے لئے

اس کے لئے دست و چارہ نہیں ہے اور اس کے لئے ایران کے لئے

اس کے لئے دست و چارہ نہیں ہے اور اس کے لئے ایران کے لئے

اس کے لئے دست و چارہ نہیں ہے اور اس کے لئے ایران کے لئے

اس کے لئے دست و چارہ نہیں ہے اور اس کے لئے ایران کے لئے

اس کے لئے دست و چارہ نہیں ہے اور اس کے لئے ایران کے لئے

اس کے لئے دست و چارہ نہیں ہے اور اس کے لئے ایران کے لئے

اس کے لئے دست و چارہ نہیں ہے اور اس کے لئے ایران کے لئے

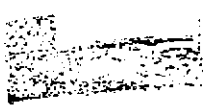
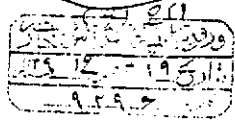
پیشہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

Handwritten signatures and notes on the left side of the page.



Handwritten signature

۱۳۴۹



روز هفتم ربیع‌الاول با حضور نماینده سفارت از مهدی که در مطبعه ایران نوکار می‌کرده بازجویی می‌شود. می‌گوید ایوان که در آن مطبعه معروف به واهان بود، با کسی از «اجزاء مطبعه» مراوده نداشت اما یک نفر که ریش توپی زردی داشت و ایوان خوانده می‌شد یکماه بعد از استخدام واهان «هفته‌ای یک روز دو روز می‌آمد با او حرف می‌زد» و اظهار می‌کند که روز قتل صنیع‌الدوله ایوان تا ظهر در مطبعه بوده است و بعد از ظهر در آنجا نبود و می‌افزاید «صبح آن روز ایوان به مطبعه آمد و با واهان صحبت کرد». هنگام رویارویی، ایلاریون منکر آشنایی با مهدی است و سایر سخنان او را هم تکذیب می‌کند. ولی ایوان چهره او را می‌شناسد و این سخن را که در مطبعه بدو واهان می‌گفتند تصدیق می‌کند و سایر بیانات او را نادرست می‌داند.

از فردی نانت بیست و چهار ساله نیز بازجویی می‌شود. می‌گوید که در مطبعه همکار واهان بوده است و واهان چون زبان نمی‌دانست و فقط زبان ارمنی را کمی «بلند بود با من و ارمنیهای دیگر که آنجا بودند گاهی صحبت می‌کرد». مشخصات ایلاریون را بازگو می‌کند و می‌افزاید که او «گاهی آنجا می‌آمد و لباس‌های واهان را می‌برد می‌شست می‌آورد و گاهی بلیت لاتاری می‌آورد چاپ می‌کرد» در مورد نحوه کار ایوان هم اظهار داشت که «عیبی نداشت و همیشه در سرکار خودش حاضر بود» و هنگامی که در مورد صحت اظهارات او از ایوان و ایلاریون پرسش می‌شود، ایلاریون می‌گوید: «من هیچ پیراهن و زیر جامه نمی‌دیدم و آنجا هم بلیت چاپ نمی‌کردم تعجب می‌کنم این حرف‌ها را از کجا جعل می‌کند.» ولی فردی نانت ایلاریون را نشان داده «جزماً» می‌گوید همین شخص به آنجا می‌آمد و گاهی بلیت

خبیب کلیمی یکی دیگر از کارکنان مطبعه در بازجویی خود جزئیات بیشتری را مورد توجه قرار می‌دهد، وی در مورد نام مطبعه می‌گوید: «مطبعه ایران [نو] حالا موسوم به مطبعه طهران است» و واهان سه چهار ماه پیش در آنجا مشغول به کار شده ساعات کار در تابستان ۹ ساعت و در زمستان ۸ ساعت است و او چون کلیمی است روزهای شبه کار را تعطیل می‌کند و عموماً روزهای «عید یا قتل» نیز مطبعه تعطیل است. در مورد مراجعه ایلاریون به مطبعه مضمّن است و می‌افزاید «بلیتی جهت لاتار مادیان... آورد چاپ کرد»

روز ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۹ ق. از باقرخان یکی دیگر از کارکنان مطبعه بازجویی می‌شود. زیده اظهارات او این است: روز قتل صنیع‌الدوله، یکریع به ظهر مانده ایلاریون به دنبال ایوان آمده با یکدیگر بیرون رفته‌اند و ایوان دیگر باز نگشته است. ایلاریون «هر چند روز یک مرتبه» به سراغ ایوان می‌آمده «بعضی اوقات پیراهن زیر جامه واهان را می‌برد می‌شست یک وقت هم یک بلیتی در مطبعه چاپ کرد» ندیده است که ایوان حربه داشته باشد ولی او گاهی با شش لول یکی «دیگر از اجزاء» تیراندازی می‌کرد.

از علی محمد خان هم که در همان مطبعه کار می‌کرد بازجویی می‌شود. وی اظهار می‌دارد که ایلاریون که ایوان خوانده می‌شد نه روز قتل صنیع‌الدوله که روز پیش از آن به مطبعه آمد و با «واهان» ملاقات کرد. ولی این نکته را تأکید می‌کند که بعد از ظهر روز قتل «واهان» به مطبعه باز نگشت.

همان روز از فثودور توپچی آلمانی هم بازجویی می‌شود. او شغل خود را «توپچی گری» در وزارت جنگ عنوان می‌کند و می‌گوید سی و

سه سال سن دارد و محل اقامتش «بالای خیابان لانه‌زار» است. با ایوان و ایلاریون آشنایی مشخص ندارد و فقط «همین طور توی کوچه‌ها» آن‌ها را می‌شناخته و چون از ماموریت اردبیل^{۹۹} باز گشته در مجامع ارامنه آن‌ها را دیده است که «ارامنه این دو نفر را معرفی می‌کردند که اینها مستحق هستند». شغل آن‌ها را نمی‌داند و نپرسیده و آن دو به منزل وی نرفته‌اند. و چون ایوان و ایلاریون در جلسه بازجویی حاضر شدند، فثودور، ایلاریون را نشان داده می‌گوید او را دیده‌ام. از ایلاریون سؤال می‌شود، می‌گوید: «در راه دیده‌ام» ولی نامش را نمی‌داند و سخن آخرش این است که یکدیگر را از یاد نمی‌شناخته‌اند.

بازجویی از متهمین و شهود به پایان می‌رسد و پرونده برای صدور اعدانامه در اختیار مدعی‌العموم قرار می‌گیرد. اعدانامه مدعی‌العموم در دست ما نیست اما در تاریخ ۲۷ ربیع‌الثانی سال ۱۳۲۹ ق. ایلاریون و ایوان در حضور نماینده سفارت روس به اظهارات مدعی‌العموم پاسخ داده‌اند. وی خطاب به ایلاریون گفته «ما تصویری سوای مستنبطات از این دوسیه و ترتیب اتفاقیه این قضیه نداریم. به موجب ادله [ای] که سابقاً هم ذکر شد و بازهم می‌گیریم پیش آمد این قضیه گواهی می‌دهد که شما از یک مبدئی استمداد کرده و به این قصد اقدام نموده‌اید و بدیهی است همینکه بنا شد از یک محلی به شما این تکلیف شده باشد مبنی به غرض و قصد بخصوصی خواهد بود.»

ایلاریون می‌گوید: «در باب اینکه اظهار می‌کند پولی داده و این را به من تکلیف کرده‌اند به واسطه بعضی حقایق می‌توانم ثابت کنم که مسئله چنین نبوده است. در باب اینکه پولی من در دکان صراف خورد کرده‌ام و او را دلیل این مسئله می‌دانید در جواب

می گویم که اگر یک اطاق پر از طلا به من داده و تکلیف یک امر خلافی^{۱۰۰} بکنند مرتکب نمی شوم در این قتل کسی با من شراکت نداشته و مسئله پلیتیکی و سیاسی هم نبوده است. سابلیف^{۱۰۱} را که می دانم هیچکس را به قتل نرسانده، کشته اند. برای همین اتفاق من هم مرتکب این قتل شدم.»

مدعی العموم به درستی بیان می کند: اولاً این اظهاری که ایلاریون می کند باید به ثبوت برسد دیگر اینکه فرض بگیریم ایلاریون دارای این حالت هم باشد که برای پول مرتکب چنین امری نشود این باز دلیل بر آن نیست که ما تصور بکنیم که این اقدام بدون هیچ قصد بخصوصی بوده است که مربوط به یک مبدأ خارجی نباشد، زیرا با مسلمیت اینکه ایلاریون استطاعت تحصیل موزر نداشته و بعد از وقوع این قضیه کشف شده است که صاحب موزر و وجهی هم بوده است تحصیل این وجه و موزر را حمل بر چه باید کرد^{۱۰۲} و باید گفت از چه راه به او رسیده است بدیهی است آن کسی [که] پول و موزر می دهد به یک قصد و نیتی داده است که به دست ایلاریون جاری شده است.» چنین پیدا است که ایلاریون پنداشته غرض مدعی العموم از دادن پول، پرداختن اعانه است و می گویند من که توانسته ام آدم بکشم اگر پول می خواستم می توانستم بگیرم. مدعی العموم توضیح می دهد که «قصد من این بود بعد از آنکه مسلم شد او پول و موزر نداشته و بعد دارای هر دو شده ممکن است از بعضی کمیت های سری و مبدأهای بخصوصی تحریکی به او شده باشد و البته آن کسی که محرک است اسباب کار را هم به مباشر می دهد و اسم این اعانه نیست.» ایلاریون در جواب اظهار می دارد: «خیال دیگری در من اثر ندارد. من یک عقیده دارم آنچه خودم می فهمم می کنم و پول یا موزر از کسی به من

نرسیده است و من او را چنانچه خودم می شناختم چه کسی بود موافق خیال خودم مقتول نمودم.» مدعی العموم به عذر اینکه «اظهارات ایلاریان مکرر است» ختم مذاکره را نقاضا کرده بنا به وظیفه خود «از محکمه محترمه» احقاق حق را خواستار می شود.

از ایوان هم خواسته شد که به ادعا نامه پاسخ دهد و او گفت: «اولاً می گویم برای چه مرا گرفته اند و مرا حبس کرده اند و برای اینکه می گویند پول از کجا آورده ام من از اجرت خودم صرفه جویی کرده ام و اینکه می گویند شرکت در این قتل داشته ام من از کجا او را می شناختم^{۱۰۳} و اینکه می گویند به کالسه شلیک کرده ام شاهدها نمی توانند ثابت بکنند و در معاینه کالسه جای گلوله برونینگ و موزر معلوم خواهد شد و دکترها این اظهار را نکرده اند که گلوله برونینگ خورده باشد و شما که مشغول استراحت هستید و تقصیری برای من قلمداد می کنید من عصبانی شده ام مدتی است مرا حبس کرده اند نمی توانم مدافعه بکنم ولی این قدر می گویم که در این کار ابدأ من شرکتی نداشته ام یا هیچکس به من پولی نداده است زیرا به واسطه پول اشخاص بدبخت را می توان به یک امری وادار کرد و من ابدأ کسی نیستم که به واسطه تکلیف دیگری مرتکب این عمل بشوم»

مدعی العموم اظهارات ایوان را هم مکررات دانسته تقاضای صدور حکم عادلانه می نماید و محاکمه پایان می گیرد. به موجب مقررات «کاپیتولاسیون» ایلاریون و ایوان برای محاکمه و مجازات به روسیه اعزام شدند. بر طبق اسناد موجود در تاریخ ۵ رجب ۱۳۳۱ ق. قنولگری روسیه طی نامه ای فوری به محاکمات، ۱۷ برگ احضاریه ارسالی از محکمه شهر بادکوبه را فرستاده می خواهد که شهرد پرونده محاکماتی ایوان بر براشویلی

روز ۲۶ رجب همان سال در برابر دادگاه بادکوبه حاضر شوند.^{۱۰۴} محاکمات در تاریخ ۲۱ رجب، پاسخ می دهد که به چهار تن از آنان دسترسی یافته احضاریه امضا شده آنان را به همراه اوراق دیگران، باز پس می فرستد^{۱۰۵} لذا بعید به نظر می رسد که این چهار تن امکان شرکت در جلسه داد رسی را یافته باشند و چنین پیدا است که بدون حضور شهرد ایرانی حکم صادر شده و به همین جهت از نتیجه رسیدگی به جرایم قاتلین صنیع الدوله خبری در دست نیست.

چنانکه دیدیم مدعی العموم از بررسی این پرونده به درستی چنین نتیجه گرفت که اگر چه قاتل صنیع الدوله شخص ایلاریون است اما عوامل دیگری سلاح و پول در اختیارش گذاشته اند و او را برای انجام این مقصود یاری کرده اند. نظرات گوناگونی در مورد ماهیت آن عوامل پنهانی اظهار شده است: محیط مافی قاتلین را «مجری احکام» روسیان می داند^{۱۰۶} و به نوشته شریف کاشانی صنیع الدوله «بر حسب اشارات و تدبیرات سفارت روس»^{۱۰۷} هدف گلوله گردیده کشته شد. عبدالله بهرامی منکر صحت این مطلب است که صنیع الدوله به تحریک روسیان کشته شد و می افزاید: «مطابق اطلاعات صحیح یک نفر گرجی که برای کارخانه نخ ریزی استخدام شده و شرایط استخدام او را مراعات نکرده بودند شخصاً به فکر انتقام افتاده و صنیع الدوله را که مسئول نقض کنترات می شناخت به قتل رسانیده» است^{۱۰۸}. چنین می نماید که منابع مورد اشاره بهرامی در مورد پیشینه ایلاریون «اطلاعات صحیح» در اختیار او قرار نداده اند. مخبر السلطنه به نقل از خواهرزاده خود ناصر قلی مخبر السلطان که «در محاکمه در وزارت خارجه حاضر بوده» می نویسد: «در استنطاق معلوم شد تحریک از

سپهسالار بوده و هفت تیر را در منزل او سردار محیی به آن ارمنی‌ها داده است.^{۱۱۰}

ابوالحسن خان مخبر همایون که منبع آگاهی او در مورد انگیزه ترور صنیع الدوله نیز مخبر السلطان بود، تنها «مجاهدین» را عامل تحریک «دو نفر روس» به ترور وزیر مالیه معرفی می‌کند. چکیده نوشته او این است: دو نفر روس در ملک صنیع الدوله در مازندران جای می‌گاشتند و هنگامی که مدت قرار داد آنان به پایان رسید، برای تمدید آن به پایتخت آمدند و «چون ادعای زیاد داشتند» صنیع الدوله از تمدید قرار داد استخدامی آنان خودداری نمود و آن دو در تهران ماندگار شده با مجاهدین تماس گرفتند و به تحریک آنان - که از وزیر مالیه به سبب طرح او برای حذف مخارج غیر لازم از بودجه مملکت دلتنگ بودند - تصمیم به قتل صنیع الدوله گرفتند و فنودور آلمانی ساکن خانه کرایه‌ای سردار محیی در کوچه برلن که به عنوان کلوپ مجاهدین معرفی شده بود، در همان جا موزر خود را به یکی از این دو داد و مجاهدی دیگر برونینگ در اختیار دومی قرار داد و مشروب زیادی به آنان خورانده با وعده حمایت کامل، آن دو را آماده ترور وزیر مالیه می‌کنند ولی چون صنیع الدوله تیر خورد از حمایت مجاهدین اثری ظاهر نمی‌شود و «آن دو حیوان زبان بسته را به مردم گذاشتند که مجروح و خونین کنند»^{۱۱۱}

می‌دانیم که ایلاریون تنها خود را طرف حساب صنیع الدوله معرفی کرده است و ایوان بر وزیر مالیه ادعایی نداشت. از اوراق بازجویی هم بر نمی‌آید که فنودور سلاح به ایلاریون داده باشد. دلیلی بر همدستی مجاهدین با قاتلین نیز ارائه نگردیده علت دشمنی آنان با صنیع الدوله تشریح نشده است.

سخن مخبر السلطنه نیز از دقت بسنده برخوردار نیست. محمد ولی خان هنوز صاحب لقب سپهسالار نبود، قاتلین صنیع الدوله ارمنی نبودند و در اوراق بازجویی و ادعای نامه دادستان از شخص معینی به عنوان محرک ایلاریون نام برده نشده است. پذیرش سخن مخبر السلطنه دشوار است اما این سخن که «قتل صنیع الدوله به هیچ وجه جنبه



سپهسالار تنکابنی

سیاسی نداشت»^{۱۱۱} نیز پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد. این نکته مسلم است که تلاش صنیع الدوله برای رها کردن ایران از وابستگی اقتصادی به روس و انگلیس و مذاکرات او با بانک شرقی آلمان برای واگذاری امتیاز احداث راه آهن،^{۱۱۲} موجبات ناخشنودی دولتین را فراهم آورده بود. ارزیابی مأموران انگلیسی در مورد وی نامساعد است: او را دارای گرایش به آلمان و منفی‌باف معرفی کرده‌اند و ظاهراً در اشاره به طرح‌های استقلال طلبانه اوست که نوشته‌اند: «به رغم هوش و ذکاوت و همچنین تحصیل در اروپا، در خواب و خیال به سر می‌برد»^{۱۱۳} تحلیلی که مقامات روسی از قتل صنیع الدوله ارائه دادند نیز در مقاله روزنامه نیمه رسمی نووی‌وره‌میا منعکس بوده است. به نوشته رسول‌زاده؛ مقاله نویس، صنیع الدوله را به سبب آلمان دوستی، ایجاد مدرسه آلمانی و امضای مقاله نامه مستخدمین مالیه یک

روز پیش از مرگ خود، ملامت کرده، ورود شوتر به ایران را به عنوان خطری که نفوذ روسیه در ایران را تهدید می‌کند، معرفی می‌نماید. رسول‌زاده در سر مقاله خود به عنوان پاسخ به این مقاله می‌نویسد: تحقیقات از قاتلین هنوز تمام نشده ولی یک چیزی از تحقیقات مانده و هنوز به ظهور نرسیده و آن این است که از فراین مبسوطه دستهایی که طرفدار «انحصار بلور ایران به روس می‌باشند» در این قتل شراکت دارند «و اگر ممکن بود که این دست‌ها کشف شود آنوقت علت خوشوقتی نووی‌وره‌میا از ضایعات عظیم ایرانیان بنا دلایل واضحه مبرهن می‌گشت» و از بررسی مقاله نتیجه می‌گیرد که «در دفاتر سیاسی پترسبورخ این قتل یک حسن اثری بخشیده است» و می‌افزاید که این مطلب با اظهارات اخیر روسیان مبنی بر «حسن مرابطات و مناسبات روس نسبت به ایران» ساین است، پس با نوشته نووی‌وره‌میا «حاکی حسیات دوائر رسمی روس نیست و یا اظهارات رسمی روس‌ها موافق با نیت اصلیه خود نمی‌باشد. ولی این نکته را هم نباید از نظر دور کنیم که روزنامه نووی‌وره‌میا معرفی کامل از خود نموده و همه جا مقالات آن را حاکی از حسیات دوائر رسمی روس می‌دانند»^{۱۱۴}

رابطه سپهدار و صنیع الدوله نیز تیره بود. مخبر السلطنه علت دشمنی سپهدار با صنیع الدوله را افزودن بر نرخ واگذاری گمرک دانسته، پیشینه آن را به سال ۱۳۱۶ ق می‌رساند^{۱۱۵} و صنیع الدوله، به صراحت سپهدار را عامل روسیان می‌خواند.^{۱۱۶} چنین به نظر می‌رسد که آمیخته‌ای از کینه‌جویی شخصی و تصفیه حساب‌های سیاسی، انگیزه قتل صنیع الدوله را به دست داده آن مرد گرجی در این میان «آلت فعل» واقع شده است.

۱ - روز دوشنبه ۶ صفر ۱۳۲۹ ق. در محاکمات با حضور نماینده سفارت روس به موضوع تابعیت متهمین به قتل رسیدگی شد و آن دو پس از پایان جلسه به محلی نظمی منتقل شدند و از نوشته روزنامه ایران نو چنین بر می آید که آن‌ها، پس از حضور سفیر روس در وزارت امور خارجه و در پی درخواست او سه ساعت از شب گذشته روز سه شنبه ۷ صفر ۱۳۲۹ ق. به سفارت تحویل داده شده اند. بنگرید به: ایران نو، سال دوم، شماره ۸۹، چهارشنبه ۸ صفر المظفر ۱۳۲۹، ص ۲ و نیز همان، شماره ۹۰، پنج شنبه ۹ صفر المظفر ۱۳۲۹، ص ۱.

۲ - ایران نو، شماره ۹۰، همان جا.

۳ - مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)، خاطرات و خطرات: نوشته ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه ای از دوره زندگی من (تهران، ۱۳۶۳)، ص ۲۲۱.

۴ - به نوشته ابراهیم صفایی وی به سال ۱۲۸۷ ق. در سفر ناصرالدین شاه به عنبات، جزء غلام بیگان ملازم شاه بوده در ۱۲۸۸ ق. به تکمیل معلومات خود در دارالفنون پرداخته است. بنگرید به: ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه (تهران، ۱۳۴۴)، ج ۱، ص ۳۶۲. اما پذیرش سخن وی دشوار است.

۵ - مخبر السلطنه، همان، ص ۵ که نحوه آشنایی علی قلی خان مخبرالدوله با وارنر سیمنس را نیز توضیح داده است. برای آگاهی از شرح حال اجناتی سیمنس مذکور بنگرید به: همان، ص ۱۶. به رغم تصریح مخبر السلطنه مبنی بر انجام این سفر در سال ۱۲۹۰ ق، تاریخ اعزاء مرتضی قلی خان به آلمان برای ادامه تحصیل در کتاب رهبران مشروطه (ص ۳۶۲)، ذکر شده است.

۶ - پس از فوت برادر هفت ساله اش عباسقلی خان برای تسلی دادن به مادر داغدیده خود به تهران آمده ده ماه بماند و به سال ۱۲۹۵ ق. به همراه مهدیقلی برادر و غلامحسین خان دایی خود به برلین بازگشت. بنگرید به: مخبر السلطنه، همان، ص ۶.

۷ - پیشین، ص ۲۸.

۸ - همان، ص ۲۳.

۹ - همان، ص ۴۲. سال بعد علی قلی خان مخبرالدوله نیز به بهانه نظارت بر ساخت و خرید کشتی، به آلمان رفت و چند جلسه با بیسمارک ملاقات نمود که

در نتیجه «سفارت ایران در آلمان و سفارت آلمان در ایران برقرار شد» بنگرید به: همان، ص ۴۴.

۱۰ - صفایی، همان، ص ۳۶۳ و نیز بنگرید به: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ (تهران، ۱۳۶۳)، ج ۴، ص ۶۶. که می نویسد چون کارخانه ریسمان ریسی دایر کرده بود این لقب به وی داده شد. اما به گزارش مخبر السلطنه شاه هنگام افتتاح کارخانه گفته لقبی که به درستی دادیم همان صنایع الدوله است و لذا سخن بامداد از دقت بمنده برخوردار نیست.

۱۱ - پیشین، همان جا.

مخبر السلطنه، همان، ص ۶۴. اما صفایی تاریخ این پیوند را ۱۳۱۱ ق. می نویسد (همان ص ۳۶۴)، که با اسناد موجود همخوان نیست. برگ «تعرفه ارباب حقوق» متعلق به امان الله خان عین الخاقان (هدایت) پسر بزرگ صنایع الدوله و احترام السلطنه پیش روی ماست که سن وی را در سال ۱۳۲۸ ق. بیست و دو سال نوشته اند (اسناد وزارت دارایی، کد ۱۰۳۹۲)، بنابراین او متولد سال ۱۳۰۶ ق. است و بعید می نماید که در آن روزگار، وی پنج سال پیش از ازدواج رسمی واندیش زاده شده باشد. از این گذشته مخبر السلطنه به صراحت می نویسد که پیش از سفر خرید کشتی (۱۳۰۰ ق.) گفتنگوی ازدواج صنایع الدوله با احترام السلطنه در میان بوده نامه حسینقلی خان - برادر بزرگ خود و صنایع الدوله - را هم می آورد که برخی می گویند مخبرالدوله چون توان پرداخت مخارج این ازدواج را نداشت به آلمان رفته است (خاطرات و خطرات، ص ۴۳) و نیز بنگرید به: روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، با مقدمه و فهرس از ایرج افشار (تهران، ۱۳۵۶)، ص ۵۷۲، ۵۶۵، ۲۳۴.

۱۲ - بنگرید به: روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ذیل وقایع روز ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۰۸ ق. ص ۷۲۵ - ۷۲۶. ابوالحسن خان مخبر همایون خواهرزاده صنایع الدوله می نویسد که وی یک کوره ذوب آهن در داودیه شمیران ایجاد کرد و از پس قلعه سنگ آهن می آورد و زغال سنگ می بایست از شمشک آورده می شد و چون «وسیله حمل برای این دو ماده وزین به زحمت فراهم می شد ذوب آهن صرف نکرده تعطیل شد» اگر این گزارش درست باشد مکمل

سخن مخبر السلطنه است. بنگرید به: ابوالحسن بزرگ امید، از ماست که برماست، ص ۸۲.

۱۳ - مخبر السلطنه، همان، ص ۶۴.

۱۴ - وی بعدها یکی از نمایندگان بازرگانان در نخستین مجلس شورای ملی گردید. بنگرید به: احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران (تهران، ۱۳۶۳)، ج ۱، ص ۱۶۸.

۱۵ - مخبر السلطنه، همان، ص ۷۴.

۱۶ - پیشین، ص ۶۵.

۱۷ - سید محمد علی جمال زاده، گنج شایگان: اوضاع اقتصادی ایران در ابتدای قرن بیستم (تهران، ۱۳۶۲)، ص ۹۴؛ احمد اشرف، موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران: دوره قاجاریه (تهران، ۱۳۵۹)، ص ۸۳. ابوالحسن خان مخبر همایون خرابی بنیه اغلب نقاط ایران را که کشت نداشت و روی دستگاه ریسمان موقوف می شد. از عوامل تعطیلی کارخانه می داند و می افزاید تنها بنیه کرمان به کار می خورد اما در حمل آن به سبب فقدان وسایل تأخیر می شد و کارخانه از کار باز می ماند. بنگرید به: بزرگ امید، همان، ص ۸۲.

۱۸ - مخبر السلطنه، همان، ص ۷۴.

۱۹ - پیشین، ص ۱۰۰.

۲۰ - همان، ص ۱۰۵.

۲۱ - همان، ص ۱۰۷.

۲۲ - مخبر السلطنه، همان، ص ۱۰۸. برای آگاهی از تاریخچه ایجاد بست در ایران و در آمد دولت از آن بنگرید به: جمال زاده همان، ص ۱۳۴ - ۱۳۸.

۲۳ - همان، ص ۱۳۷.

۲۴ - همان، ص ۱۳۶. مرگ احترام السلطنه هشتم شعبان ۱۳۲۱ ق. واقع شد.

۲۵ - مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)، گزارش ایران: قاجاریه و مشروطیت، با مقدمه سعید وزیری، به اهتمام محمد علی صوتی (تهران، ۱۳۶۳)، ص ۱۷۴.

۲۶ - پیشین، ص ۱۷۵.

۲۷ - فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران (تهران، ۱۳۵۵)، ص ۳۷۰.

۲۸ - فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد دوم: مجلس اول و بحران آزادی (تهران، ۱۳۷۰)، ص ۱۷۴ به



اولتیماتوم (تهران، ۱۳۵۵)، ص ۳۹.

۴۵ - پیشین، ص ۴۸.

۴۶ - آدمیت، ایدئولوژی نهضت

مشروطیت ایران، ص ۴۵۲؛ همو،
مجلس اول و بحران آزادی، ص ۳۷۷.

۴۷ - یوسف مغیث السلطنه،

نامه های یوسف مغیث السلطنه (۱۳۲۰ -
۱۳۳۴ ق.)، به کوشش معصومه مافی
(تهران، ۱۳۹۲)، ص ۲۲۷، نامه شماره
۱۰۱ مورخ پنج شنبه ۶ ربیع الثانی
۱۳۲۶. میزان مالیات بیشنهاد شده برای
هر گبر وانکه جای را دکترا آدمیت یک
قران نوشته اند. بنگرید به: ایدئولوژی
نهضت مشروطیت ایران، ص ۴۵۳.

۴۸ - شرح اعتراض کاردار

انگلیس در اینمورد به صنایع الدوله و
باسخ سنجیده وی در نامه میرزا آقاقرشی
به نفع الاسلام آمده است. بنگرید به:
فتحی، همان، ص ۳۴۰.

۴۹ - مخبر السلطنه، گزارش

ایران، ۲۲۴ - ۲۲۲.

۵۰ - وجهه آزادیخواهی وی نیز

محفوظ بود. به نوشته مستشار الدوله سید
محمد طباطبایی مجتهد مشروطه خواه پس
از بازگشت از تبعید مشهد، از ترس
ناامنی شهر تهران درون چادری که در
گوشه ای از باغ صنایع الدوله در قلیک
نصب شده بود به سر می برد. بنگرید به
مستشار الدوله صادق، خاطرات و اسناد
مستشار الدوله صادق، مجموعه اول:
یادداشت های تاریخی و اسناد سیاسی،
به کوشش ایرج افشار (تهران، ۱۳۶۱)،
ص ۶۴.

۵۱ - نامه مورخ ۷ ربیع الاول

۱۳۲۷ ق. هدایت قلی خان پسر عسوی
مخبر السلطنه به وی. بنگرید به:
مخبر السلطنه، خاطرات و خطرات، ص
۱۸۸.

۵۲ - بنگرید به: کسروی، همان،

ج ۲، ص ۹۰۱.

۵۳ - بامداد، همان، ص ۶۸.

۵۴ - بنگرید به: عبدالحسین

نوابی، فتح تهران، گوشه هایی از
تاریخ مشروطیت ایران (تهران، ۱۳۵۶)،
ص ۱۷۷.

۵۵ - محمد مهدی شریف

کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار، به
کوشش منصوره انجادیه، بیروس سعد
وندیان (تهران، ۱۳۹۲)، ج ۲، ص ۳۷۳.

۵۶ - پیشین، ص ۳۷۶.

۵۷ - بنگرید به: نامه مورخ ۲۵

شعبان ۱۳۲۷ علیرضا خان عضد الملک به

میرزا علی نفع الاسلام در زند گینامه شهید
نیکنام...، ص ۴۸۵. پس از اخراج محمد
علی میرزا از ایران در روز پنجشنبه ۲۳
شعبان ۱۳۲۷ ق. هیئت مدیره نیز منحل
گردید. بنگرید به: شریف کاشانی،
همان، ص ۴۳۱.

۵۸ - بنگرید به: جمشید ضرغام

بروجنی، دولت های عصر
مشروطیت (تهران)، ص ۴۵ و نیز نوابی،
همان، ص ۱۵۵.

۵۹ - مخبر السلطنه، گزارش

ایران، ۲۴۹ - ۲۵۰.

۶۰ - شریف کاشانی، همان، ص

۵۷۳. کسروی نیز می نویسد دولت برای
رفع بحران پوئی، بر تمک و روده و می و
نریاک مالیات بست. بنگرید به: همو،
تاریخ هجده ساله آذربایجان یا
سرنوشت گردان و دلبران (تهران،
۱۳۵۷)، ج ۱، ص ۱۴۹.

۶۱ - مخبر السلطنه، خاطرات و

خطرات، ص ۲۲۶. وی عابدی سال اول
این مالیات در آذربایجان را سیصد هزار
تومان می نویسد و به اشاره از مداخلات
روسیه در این مورد سخن می گوید که
تمک وارد کردند و «در سراب انبار تمک
داشتند».

۶۲ - همو، گزارش ایران، ص

۲۷۳، و نیز بنگرید به: حسین محبوبی
اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدن جدید
در ایران (تهران، ۱۳۵۷)، ج ۲، ص ۷۴.

۶۳ - بنگرید به: چارلز عسوی،

تاریخ اقتصادی ایران، قاجاریه ۱۳۳۲ -
۱۳۱۵ ه. ق. ترجمه یعقوب آژند
(تهران، ۱۳۹۲)، ص ۵۷۷.

۶۴ - مخبر السلطنه که هنگام قتل

برادرش به عنوان والی آذربایجان در
تبریز بوده قتل صنایع الدوله را در روز
ششم صفر می نویسد: بنگرید به:
مخبر السلطنه، گزارش ایران، ص ۲۶۴؛
همو، خاطرات خطرات، ص ۲۲۰.

محمد خان قزوینی مرگ او را روز پنجم
صفر ۱۳۲۹ ق. مطابق ۶ فوریه ۱۹۱۱
میلادی می داند و یک نفر گرجی از اتباع
روس به نام ایوان و دو تن همدست او را
عاملین این ترور معرفی می کند. بنگرید
به: محمد خان قزوینی، «وفیات
معاصرین» در مجله یادگار، سال ۵
(۱۳۲۷)، شماره ۴ و ۵، ص ۸۵. هاشم
محیط مافی می نویسد که صنایع الدوله
پس از نبر خوردن، چهار روز زنده بود و
«چهار ساعت از شب پنجم گذشته قبل از
اینکه جان به جان آفرین تسلیم نماید

اولادهای خود را به مخبر الملک برادرش
می سپارد و رو را به جانب تمام فامیل که
اطرافش بودند نموده می گوید: مرعوب
نشوید. در وطن برستی به مملکت خدمت
کنید. چشم ها را بر هم گذارده دارفانی
را وداع می گوید.» بنگرید به: محیط
مافی، همان، ص ۱۷۵. در اینکه
مخبر الملک فیم فرزندان کوچک
صنایع الدوله بوده تردیدی نیست اما
صنایع الدوله پس از نبر خوردن بیش از ۵
یا ۶ ساعت زنده نبود. سفارت انگلیس که
احتمالاً از دکترا اسکات کب خبر کرده
در تلگراف خود به وزارت امور خارجه آن
کشور به درستی می نویسد: «صنایع الدوله
شب چهارم و پنجم فوریه وفات کرد»
بنگرید به: کتاب آبی: گزارش های
محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس
در باره انقلاب مشروطه ایران، جلد
پنجم: ۳ ژانویه ۱۹۱۱ - ۳۰ سپتامبر
۱۹۱۱، به کوشش احمد بشیری (تهران،
۱۳۶۳)، ص ۹۸۸. لازم به ذکر است که
تطبیق تاریخ های قمری و شمسی با توجه
به شماره ۱۹۵ سال اول روزنامه استقلال
ایران صورت گرفته است.

۶۵ - ابراهیم صفایی، همان، ص

۳۷۸ - ۳۷۹. شرحی که آقای نوابی
از ماجرای ترور داده اند اندکی متفاوت و
به همان اندازه با مندرجات پرونده
ناهماهنگ است. بنگرید به: نوابی،
همان، ص ۱۹۰ - ۱۹۱. ابوالحسن
بزرگ امید خواهرزاده صنایع الدوله
شرحی نزدیک به واقع از این ماجرا داده
که زبده آن این است: «کاشیکه
صنایع الدوله در مقابل سردر حانه هدف
گلوله دو نفر روس واقع شد صنایع الدوله
مجرور شد یک صندوق آوردند او را
روی صندوق قرار داده سردر بردند در
اطاق اندرون خوابانیدند. در کوچه
جمعیت عابرین ضاربین را دستگیر کرده
چنانچه مأمورین نظمیه نرسیده بودند
روس ها قطعه قطعه شده بودند. اطبا به
بالین صنایع الدوله رسیدند و بی معالجات
اثری نداشته طرف نصف شب عالم فانی را
وداع گفت و مملکت از یک نفر خیرخواه
واحد و بی نظیر و عالم محروم شد.»
بنگرید به: ابوالحسن بزرگ امید، همان،
ص ۲۲۵.

۶۶ - بنگرید به: عبدالله مستوفی،

شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و
اداری دوره قاجاریه، چند دوم: از
سلطنت مظفرالدین شاه تا قرار داد
و توفی الدوله با انگلیس (تهران)، ص

۶۷ - شریف کاشانی، همان، ص ۵۸۳. تاریخ های استعفای نواب و انتصاب محتشم السنطه برگرفته از مأخذ زیر است: نویسی: دولت های ایران... صفحات ۱۸۵ و ۱۹۱. به نظر می رسد اعتماد بر نوشته عبدالله مستوفی موجب این خطا شده که وزیر خارجه ایران در زمان ترور صنیع الدوله حسینی خان نواب بوده است. برای آگاهی از خطای مستوفی بنگرید به: عبدالله مستوفی، همان، ص ۳۱۳.

۶۸ - شریف کاشانی، همان، ص

۶۹ - اصل: المصفر

۷۰ - اصل: حیات

۷۱ - اصل: خرابی

۷۲ - اصل: درشکچی

۷۳ - اصل: شلق

۷۴ - اصل: درشکچی

۷۵ - اصل: رسیده گی

۷۶ - این نام با این تلفظ ها در اسناد نوشته شده است: الاریون، آلا ریون، الاریان؛ ولی ما در همه جا ایلاریون خواهیم نوشت. گفتنی است که این نام در روزنامه ایران نو ایلارلوان ثبت شده است. بنگرید به: ایران نو، سال دوم، شماره ۸۶، به تاریخ یکشنبه ۵ صفر المصفر ۱۳۲۹ ق. ص ۲.

۷۷ - اصل: این را

۷۸ - به جای نقطه چین: این را

گرفتم.

۷۹ - نویسنده نظمی این نام را «صاب لایف» نوشته است.

۸۰ - ابوالحسن بزرگ امید نقش مأمورین پلیس را جلوی گیری از کشته شدن آن دو تن گرجی می داند بنگرید به: بزرگ امید، همان، ص ۲۲۵.

۸۱ - غرض وی از محمد تبعه عثمانی، محمد قاید اوغلی است که «بابت حفریات معدن سرب پس قلعه» از صنیع الدوله طلبکار بود و پرونده محاکماتی او در اسناد وزارت امور خارجه هست و پس از این در مورد ماجرای او سخن خواهیم گفت.

۸۲ - برای آگاهی از شرح حال وی بنگرید به: عبدالله بهرامی، خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا اول کودتا (تهران، ۱۳۶۳)، ص ۵۱۳ - ۵۱۲ اسناد موجود نشان دهنده آن است که او سر کیمبر ناحیه دولت بوده و بر خلاف نوشته

عبدالله بهرامی، هنگام ورود او به خدمت نظمی نمی بایست «کار آگاه ساده» بوده باشد.

۸۳ - ایوان در همسان روز می گوید چهل منات تقریباً بیست تومان پول ایرانی است. و نیز بنگرید به: کسروی، تاریخ هیجده ساله... ص ۴۵.

۸۴ - گزارش مورخ ۸ فوریه ۱۹۱۱ م/ ۸ صفر ۱۳۲۹ ق. دکتر اسکات.

۸۵ - برای آگاهی از شرح حال وی بنگرید به: بامداد، همان، ج ۱، ص ۳۹۴ - ۳۹۶.

۸۶ - بر جسد صنیع الدوله سید محمد بهبهانی نماز می خواند و جمعیتی دو هزار نفره مرکب از «علماء و وزراء و سردارها و وکلاء» آن را تشییع کرده به تکیه مخیر الدوله - در چهار راه اسلانیول - می برند، به نوشته روزنامه ایران نو حاجی بهاء الراعظین «در حالت ایستاده نطقی مفصل مبنی بر اتحاد و انفاق و اینکه در کلیه این اتفاقات دست خارجی در کار است و اضمحلال قومیت به واسطه دخالت اجانب است» ایراد نموده پس جنازه را دفن می کنند. بنگرید به: ایران نو، سال دوم، شماره ۸۷، دوشنبه ۶ صفر المصفر ۱۳۲۹ ق. ص ۲.

۸۷ - محمد امین رسول زاده به سال ۱۸۸۴ م. در بباد کوبه زاده شد و فعالیت سیاسی خود را در گروه سوسیال دمکرات قفقاز در آن شهر آغاز کرد. به سال ۱۹۰۴ از همکاران دکتر نریمان نریمان اوف بنیان گزار حزب «همت» بود و مدیر روزنامه «تکامل» مخنگوی آن حزب گردید و پس از توقیف آن، مدیر روزنامه «ارشاد» شد و چون این روزنامه را نیز توقیف کردند، عضو هیئت تحریریه روزنامه «ترقی» گردید. در سال ۱۹۰۸ (۱۳۲۶ ق) از سوی حزب سوسیال دمکرات قفقاز به رشت فرستاده شد و همراه مجاهدین گیلانی به تهران آمد. در تهران عضو کمیته مرکزی و در واقع اندیشه ساز فرقه دمکرات ایران شد و به سر دبیری روزنامه ایران نو سخننگوی حزب دمکرات برگزیده شد. پیشینه روزنامه نگاری وی بدو امکان داد تا ایران نو را برترین روزنامه زمان خود سازد. در ۱۹۱۱ (۱۳۲۹ ق) / اوایل خرداد ماه ۱۲۹۰ خ. به درخواست سفارت روس از ایران اخراج شد و به عثمانی رفت. در سال ۱۹۱۳ در پی اعلام عفو عمومی در روسیه - به مناسبت سیصدمین سالروز بر تخت نشستن خاندان

رومانف - به باکو بازگشت و فعالیت خود را در حزب دمکرات مسلمان (بنیاد گرفته در سال های ۱۹۱۱ - ۱۹۱۲) پی گرفت. نام این حزب به حزب مساوات تغییر یافت و در کنگره حزبی سال ۱۹۱۷ رسول زاده به ریاست آن برگزیده شد. به دنبال انقلاب فوریه روسیه مسلمانان قفقاز به همراه گرجیان و ارمنی ها به تشکیل سه دولت خود مختار در قالب «جمهوری فدرال» سرزمین قفقاز روی آوردند.

پس از انحلال این شورای فدرال در ۱۹۱۸، دو جمهوری مستقل گرجستان و ارمنستان پدید آمد و حکومت متشکل از دو بخش شرقی و جنوبی ماوراء قفقاز نام جمهوری آذربایجان قفقاز را بر خود نهاد. حزب مساوات حاکمیت را در این جمهوری سرّم در دست داشت که در مراحل نخست اقتدار خویش احساسات پان ترکی شدیدی بروز داد. به نظر برخی صاحب نظران اطلاق نام آذربایجان بر ناحیه آران، انگیزه ای جز زمینه سازی برای دست اندازی بر آذربایجان واقعی در ایران نداشت، اما با سنگین تر شدن فشار روسیه بلشویکی و سلب اطمینان فرابنده مساوانی ها از ترکان عثمانی، دولت مساوات اقدامات دامنه داری برای تحکیم روابط خود با ایران به عمل آورد. به هر حال رسول زاده در جمهوری مذکور به عنوان رئیس مجلس ملی برگزیده شد. پس از تصرف باکو به دست فاشون عثمانی و در پی هجوم ارتش سرخ به این ناحیه، حکومت حزب مساوات بر افتاد و رسول زاده با دخالت استالین از تیرباران شدن رست و به سمت بازرسی مدارس مسلمان در مسکو منصوب شده به آن شهر اعزام گردید. اما فعالیت های خود را پنهانی از سر گرفت و با آشکار شدن این کوشش ها به سال ۱۹۲۲ از شوروی گریخت و به ترکیه رفت. در آنجا روزنامه بنی قافقازیا (قفقاز نو) را نشر داد (۱۹۲۳ - ۱۹۲۸). در این کشور رسول زاده که خود از پان نورانیست های مشهور بود به سبب اعتقادش به حفظ خود مختاری آران در رابطه با ترکیه، مورد نکوهش پان ترکان افراطی قرار گرفت و اعلام کرد که اصول عقاید و آرمان های سیاسی حزب مساوات «اتحاد با ترکیه ولی بر اساس ساختار عدم تمرکز است» واقع بینی سیاسی هم اتخاذ همین «تاکتیک» را تأیید می کند و این واقع بینی تنها در همین سطح (تاکتیک) است والا خود او به منظور تزیین عقاید

بان نورانیستی به نسل های جدید آثار «خیال پردازانه» منتشر می کند. رسول زاده روزگاری را هم در آلمان و نهبستان و رومانی گذرانید. در آلمان از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۴ روزنامه قورتولوش (نجات) را منتشر ساخت. در ۱۹۴۷ به ترکیه بازگشت و در ۱۹۵۴ که سالیان عمرش به هفتاد رسیده بود در همانجا در گذشت. برای آگاهی از شرح حال وی می توان از این نوشته دکتر نوایی بهره گرفت: عبدالحسین نوایی، «ورقی از تاریخ مشروطه: حیدر عمو اغلی و محمد امین رسول زاده»، در یادگار، سال پنجم (۱۳۲۷)، شماره ۱، ص ۴۳ - ۹۷. این مقاله در مجموعه مقالات ایشان که به نام فتح تهران پراکنده گردیده نیز به چاپ رسیده است. اما آنچه، آوردم از جای دیگری است. زبده شرح حال او را از نوشته دکتر آدمیت بر گرفتیم که بدون اشاره به اقدامات رسول زاده در نوشتن «آثار خیال پردازانه برای تزیین عقاید بان نورانیستی به نسل های جدید»، چندین رساله سیاسی او را تحلیلی کرده اند. بنگرید به: فریدون آدمیت، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران (تهران، ۱۳۶۳)، ص ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۶ - ۱۶۷. بخش بررسی کوشش های بان نورانیستی وی نیز بر گرفته از کتاب زیر است که دو محقق ارمنی به نام های زاون و وارنوهی تعلیمت دیان - نام مستعار زاده واند در سال ۱۹۲۹ تحت عنوان «نوران متحد و مستقل» به زبان ارمنی منتشر کرده اند و به زبان های روسی و انگلیسی و فرانسه ترجمه شده و ترجمه فارسی آن از روی ترجمه فرانسوی، با این ویژگیها به چاپ رسیده است: زاره واند، افسانه بان نورانیست. ترجمه محمد رضا زرگر، ما پیش گفتار کاوه بیات (تهران، ۱۳۶۹)، ص ۱۸۶ - ۱۸۷ و ۱۸۹ - ۱۹۱. در مورد نقش روزنامه ایران نو در ترویج سوسیالیسم در ایران نیز بنگرید به: رئیس نیا، حیدر عمو اغلی در گذر از طوفان ها (انتشارات دنیا، ۱۳۶۰)، ص ۱۷۰ - ۱۷۸.

۸۸ - رسول زاده تحت عنوان صنیع الدوله مقتول در شماره ۸۷ سال دوم روزنامه ایران نو نوشته بود: صنیع الدوله «از دست شقاوت یک نفر گرجی که گویا» او را «سب فلاکت خود می سرده مرد» و می افزاید «گرجی مذکور از چند

ماه [پیش] به اینطرف در تهران بوده و از فراری که خود چندین دفعه به اداره ایران نو آمده و تفصیلی از مرحوم صنیع الدوله شکایت نموده گویا از عمله مزرعه جائی مرحوم صنیع الدوله که در ساری مازندران داشته اند بوده و سر حسابی هم از این جهت با مرحوم مقتول پیدا نموده است. تقریباً دو هفته قبل از این بود که این گرجی به اداره ما آمد و اظهار داشت که چون من دیگر از صنیع الدوله مأیوس شدم، می خواهم از اینجا بروم و بلکه در انزلی کاری از برای خود پیدا کنم لذا از شما خواهش می کنم که مرحمتاً ۱۵ تومانی برای من تهیه کنید تا بعد از دو ماهی از انزلی بفرستم و بعد از چند روز دیگر مجدداً آمده اظهار نمود که دیگر پول لازم ندارم. در ضمن آنکه شکایت از صنیع الدوله می نمود از طرف اداره به او گفته شد که اگر شما فی الواقع از صنیع الدوله طلب دارید چرا به سفارت دولت بهیبه روسیه رجوع نمی کنید بهتر آن است که محاکمه با حضرتشان کنید جواب داد که چون من از قفقاز فراری می باشم و باسپورتم جعلی است نمی توانم به سفارت رجوع کنم» وی همچنین بر این نکته تأکید می کند که ایلاتیون مرتب می گویند می خواستم انتقام بگیرم و این سخن بد برفتنی می نماید «و بی جای حیرت و تعجب است که چنین آدم محتاج به پانزده تومان خرج راه و چنین مرد مغلوك و افتاده معونه روزانه خویش مائوزری که دارای ۵۰ - ۶۰ تومان قیمت است از کجا تهیه نموده و این مسئله ای است که جنایت را یک رنگ سیاسی می دهد و دست آنتریکی را می نماید. معلوم می شود همان روزی که گرجی آمده و اظهار استغنا از پانزده تومان خرج راه نموده یک محل خرجی برای خود پیدا کرده و شاید این مائوزر هم از آن محل تهیه گردیده است. این نکته باید که از طرف مفتشین نظمیہ تعقیب گردیده کشف شود» بنگرید به: ایران نو، سال دوم، شماره ۸۷، دوشنبه ۶ صفر المظفر ۱۳۲۹ ق، ص ۱.

۸۹ - از آنچه در مورد زندگینامه رسول زاده نوشتیم بر می آید که در این وقت وی ۲۷ سال سن داشته است.

۹۰ - زمستان آن سال به سبب بارش فراوان برف و شدت سرما، راه ها بسته شد. قیمت تمام مواد اولیه و اوراق عمومی بسیار بالا رفت، «ذغال کمیاب بود، فترا و مساکین پای تخت در

کوجه ها یخ بستند، فلاکت به درجه قصوای خود رسید. به فرمان شاه بیرم خان، سردار اسعد، سهدار تنکابنی و عده ای دیگر کمیونی برای جمع آوری اعانات نروتمندان و تقسیم آن در بین فقرا تشکیل دادند. اشاره سند به همین کمیسیون است. شاه دو هزار تومان پرداخت، مردم نیز کمک کردند. بیرم خود نامه ای را که «یکی از خوانین محترمه» به زبان فرانسه نوشته پنجاه تومان به کمیسیون داده بود جهت چاپ به روزنامه ها فرستاد که هم ایران نو و هم استقلال ایران آن را چاپ کرده اند. برای شناسایی فقرا از نظمیہ یاری خواسته شد تا «احانات خیر به اهل احتیاج برسد». روزنامه ایران نو چندین گزارش از مشاهدات مفتش نظمیہ در خانواده های فقرا را هم آورده که راستی جانسوز است. بنگرید به: ایران نو، سال دوم، شماره ۸۸. سه شنبه ۷ صفر المظفر ۱۳۲۹ ق. ص ۱: استقلال ایران، سال اول، شماره ۱۹۷، دوشنبه ۶ صفر المظفر ۱۳۲۹ هجری مطابق ۱۷ ذو، ص ۳.

۹۱ - چنانکه از مندرجات نخستین صفحه شماره ۸۷ روزنامه ایران نو بر می آید، یکی از آن اوراق نهاد آملی با بست شهری برای اداره آن روزنامه هم فرستاده شده که مهر کمیته نجات و مجازات ایران و نشان مائوزر و قلم چلیبا داشته و در پایان ورقه نوشته «در حتم قطع نامه خود می نگاریم این احتضارات ما به اشخاص معینی است که به کنایه اسم بردیم، هرگاه به طوری که نوشته ایم نصایح ما را سرسری انگارند و به خیانت کاری خود خاتمه ندهند کمیته ما بدون فوت دقیقه ای وقت به هر وسیله فداکاری باشد آنها را به مجازات اعمالشان علی قدر مراتبهم خواهد رساند» نویسنده ایران نو «کشف این مجمع فساد» را «از فرا بص مقدسه اولیاء دولت» معرفی کرده می خواهد «این تروریست های مجهول الهیبت را پیدا نموده و در ایزای تهدیدات وطن بر باد دهشان مجازات کنند. و نیز بنگرید به: استقلال ایران، سال اول، شماره ۲۰۱، شنبه ۱۱ صفر المظفر ۱۳۲۹ ق. مطابق ۲۲ ذو، ص ۲.

۹۲ - حسین پلیس روز ۱۵ صفر از بیمارستان نظمیہ مرخص شده به خانه می رود و روز شنبه ۱۸ صفر از شدت جراحات می میرد. بنگرید به: ایران نو، سال دوم شماره ۹۶، پنجشنبه ۱۶ صفر ۱۳۲۹، ص ۳ و همان، شماره ۹۸، یکشنبه

۹۳ - اصل: شلق

۹۴ - ظاهراً این همان خانه‌ای

است که معز السلطان (سردار مجبی) در کوجه برلین کرایه کرده کنوین مجاهدین فرار داده بود. بنگرید به: ابوالحسن بزرگ امید، همان، ص ۲۲۷.

۹۵ - اصل: شلق

۹۶ - این شبهه از مقایسه اظهارات

سه تن بر می آید: میرزا احمد خان صفا رئیس کبیری دولت، پیره خان و بطرس گماشته پیرم. احمد خان صفا در بازجویی خود صریحاً گفت که خبر ترور صنایع الدوله را پیرم به او داده است و بطرس چنانکه دیدیم چون به کبیری دولت رسید هیچکس را از ماجرا آگاه نیافته است و به بیان خودش دیده «کسی خبردار نیست» اما پیرم خان تنها در برابر سؤالات مکرر بازجوست که می پذیرد خبر ترور صنایع الدوله را نخستین بار بطرس به او و او به احمد خان صفا داده

است. از این گذشته وقتی از او پرسیدند که چون خبر ترور صنایع الدوله را از بطرس شنید چه کرد؟ به صراحت گفت: «من مشغول کار خودم بوده و اقدامی نکردم.» این درست است که وضع فقرا اسف بار بود و تقسیم اعانه در بین آنان ضرورت بسیار داشت. اما نخستین مسئولیت پیرم به عنوان رئیس نظمی حفظ امنیت شهر بود. چگونه ممکن است که وزیر دارایی کشوری را بکشند و رئیس شهرنانی همچنان به کار خود مشغول باشد؟ می توان بندا داشت که پیرم با آن پیشینه سیاسی و روحیه انقلابی با اشراف زاده‌ای چون صنایع الدوله سازگاری نداشته گرایش قلبی وی با مجاهدین باشد اما به نوشته مخبر همایون «بقرم تحت نفوذ فرقه اعتدال واقع نبود» و نمی توان تهمت همدستی با سپهدار سردار مجبی بر او نهاد. اقدام نظمی پس از گرفتن قاتلین نیز جای ایراد ندارد لیکن عملکرد وی پس از شنیدن خبر ترور و پاسخ وی به پرسش‌های بازجو بسیار شبهه برانگیز است.

۹۷ - در اصل همین طور است.

۹۸ - راست می گوید. حتی رئیس

محاکمات به سبب فلاکت محمد قاید اوغلسی نگران است و از خاندان صنایع الدوله می خواهد که علی الحساب پولی به وی بدهند. این درخواست از سوی آنان رد می شود و تا در بخش دیگری شرح این ماجرا باز خواهیم گفت.

۹۹ - قشون دولتی به سرکردگی

پیرم خان و سردار بهادر چندین ماه در اردبیل مشغول جنگ بود. به نوشته کسروی آخرین نبرد دولتیان در اردبیل جنگ با شاهسونان بوده که در روز نهم خرداد سال ۱۲۸۹ ش. انجام شده است. بنگرید به: کسروی، تاریخ هیجده ساله، ص ۱۱۷.

۱۰۰ - اصل: بکنم

۱۰۱ - همان ساولیف است.

۱۰۲ - از آغاز نحوه به دست

آوردن سلاح از سوی ایلاریون برای افکار عمومی مسئله ساز بود. روزنامه ایران‌نو نوشت: «گمان می رود که استیصال و اضطراب این بدبخت [قاتل صنایع الدوله] را به یک چنین شقاوتی سوق داده و ارتکاب چنین جنایتی را به او تلقین نموده است ولی مسئله شراکت یک گرجی دیگری که هرگز داخل این مبحث نبوده و شریک طلب ایوان نگردد بنده و همچنین موجودی موزرهای برقمیتی که مغلوب کین مثل ایوان [همان ایلاریون] نمی توانستند آن را خود بخود دارا گردند و بالاخره موجودی ۲۸ تومان پول نقد که در جیب یکی از اینها پیدا شده است اذهان را به یک سنت دیگری جلب نموده یقین حاصل می نماید که یک غرض سیاسی و یا آنتریک فساد آمیزی نیز داخل این غرض شخصی گردیده است به عبارت ساده یک شخصی با یک هستی، یک مقامی و با یک کسبه‌ای لابد از روزگار فلاکت آمیز گرجی مذکور استفاده کرده و به اصطلاح باشه هایش را کشیده است و چیزی که افکار عمومی را به اضطراب می اندازد همین احتمال نزدیک به یقین است.» بنگرید به: ایران نو، سال دوم، شماره ۸۹، چهارشنبه ۸ صفر المظفر ۱۳۲۹، ص ۱.

۱۰۳ - روی جمله «میگویند

برونینگ نبوده است و موزر داشته‌ام» خط خورده است.

۱۰۴ - یادداشت جنرال

فونسولگری اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه مقیم طهران به محاکمات وزارت جلیله امور خارجه، نمره ۵۴۹، به تاریخ ۵ شهر رجب سنه ۱۳۳۱ مطابق ۲۸ مای ۱۹۱۳. احمد خان صفا، یدالله پلیس، میرزا علی خان مهندس، محمد حسین محمد اعلی، حسن خان رسد باشی، حسن خان مستخدم سفارت ایتالیا، ماشاءالله غلام سفارت ایتالیا، آقا رضا زاندارم، مشهدی ابراهیم صراف، محمد

حسین، حبیب و باقرخان از اجزای مطبعه در طهران، محمد و محمد صادق و محرم نورکران خاندان صنایع الدوله و فرخ پلیس و کرب رئیس مطبعه. کسانی هستند که برای آنان احضاریه صادر شده است. وجود نام مشهدی ابراهیم صراف در بین این عده تعجب آور است. او تنها از شهرد محاکماتی ایلاریون می توانست بود. احتمالاً به رغم تصریح فونسولگری مبنی بر اینکه دادگاه به عمل جنایتی ایوان بر برادریش رسیدگی می کند، محاکمه ایلاریون هم مطرح بوده است.

۱۰۵ - محاکمات به جنرال

فونسولگری روس، نمره ۲۰۹۶، ۲۱ رجب ۱۳۳۱. محاکمات تنها به حسن خان رسد باشی، مشهدی محرم، فرخ و یدالله پلیس دسترسی یافته بود.

۱۰۶ - محبظانی، همان، ص

۱۷۵.

۱۰۷ - شریف کاشانی، همان، ص

۵۸۵.

۱۰۸ - عبدالله بهرامی، همان ص

ص ۶۳۷ - ۶۳۸.

۱۰۹ - مخبرالسلطنه، خاطرات و

خطرات. ص ۲۲۲ و نیز همو، گزارش ایران، ص ۲۶۴.

۱۱۰ - ابوالحسن بزرگ امید،

همان، ص ص ۲۲۵ - ۲۲۷.

۱۱۱ - باقر عافلی، روز شمار

تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی (تهران، ۱۳۶۹)، ج ۱، ص ۵۳. ایشان در کتاب تازه برآکنده شده خود نیز چنین نوشته اند: «مخبرالسلطنه برادر وی در کتاب خاطرات و خطرات دست سپهدار را در این واقعه می بیند ولی هیچ دلیل مرجهی در دست نیست که نشان دهد قتل او جنبه سیاسی داشته است و ظاهراً ناشی از اختلافی بوده که وی با دو تن از کارگران خود که تبعه روس بوده‌اند

داشته است. این قتل جنبه انتقام گیری شخصی داشته و سیاست خارجی و داخلی در آن دحالت نداشته است» بنگرید به: همو، نخست وزیران ایران از مشیر الدوله تا بختیار (تهران، ۱۳۷۰)، ص

۱۱۹.

۱۱۲ - نویسی، دولت های

ایران.... ص ۱۸۹.

۱۱۳ - بنگرید به: جورج، پ.

چرجیل؛ همان، ص ۱۱۵.

۱۱۴ - ایران نو، سال دوم، شماره

۱۰۵، چهارشنبه ۲۹ صفر المظفر ۱۳۲۹

ق، ص ۱.

